

# مهسن

نشریه مرکز سازمان انقلابی و اجتماعی افغانستان

خدا آن ملتی را سروری داد  
که تقدیرش بدست خویش است  
بر آن ملت سر و کار ندادند  
که دستش برابر دیگران گشت

سرطان اسد ۱۳۷۰ ش ذیحجه الحرام محرم الحرام صفر المظفر ۱۴۱۲ ق جون جولای اگست ۱۹۹۱ م شماره ۳۰ - ۳۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
اِنَّ اللّٰهَ لَیَبْدِیْ اَنْیُوْبَیْ حَتّٰی یَخْبِرَ لِمَا بَیْ اَنْفُسِهِمْ  
وَلَا یُحِیْتُ حَتّٰی یُحْیِیَ لِمَنْ یَّشَآءُ لَمْ یَلْمِزْهُمْ اَشْیَآءَ وَاَنْتُمْ لِنُحُومِهِمْ کَافِرٌ

## طرح پلانفورم جنبه متحد مردم افغانستان برای آزادی و دموکراسی

ناشی از آن، با اعمال جنایتکار و وحشیانه خویش، خشم و مقاومت مردمان کشور را به خاطر دفاع از چلن، مال و ناموسشان در برابر خود برانگیخت - دیگر بد اخلاقت آشکار و تجاوز مستقیم نظامی شوروی به خاطر حمایت و حفظ رژیم است که باعث تحریک بخش از بخش احساسات ملی و مذهبی مردم مقدسین و مسلمان ما گردید و به جنبش مقاومت که خود را با ارتش

جنگ جاری در کشور، که سیزده سال است، هستی ما را به تپاهی و نابودی میکشاند معلول طل گوناگونی استفاکه، بدون تحلیل و اطمینان از پسمنظر تاریخی و شناخت ریشه ها و عوامل پر - پادارنده، آن، نمیتوان طرح های عملی برای ختم آن ارائه داشت. در این جا صرف به دو عامل اساسی آن اشاره میکنم:

- یکی کودتای ۲۷ ثور سال ۱۳۵۷ است که به دیکتاتوری خشن تک حزبی منجر شد و رژیم مستبد

کفور باستانی ما، در طول تاریخ، نظریه مقیمیت خاص - جغرافیه پایی و داشتن ثروت های سرشار طبیعی، پیوسته رومر نجاوز و حلات اشغالگرانه قدرت های توسعه طلب خارجی قرار داشته و عرصه رقابت استعماری و استکباری آنها بوده است. در همه این حالات مردم آزاده ما، با شجاعت و مردانگی، در برابر تجاوزین و اشغالگران به پا خاسته و بانثار جان و مال از آزادی و حاکمیت خویش دفاع و پاسداری نموده اند.

رژیم خدوخته ترانما و دزدگر  
اعلامیه مشترک سازمان خستگان افغانستان  
سازمان انقلابی خستگان افغانستان  
سازمان مستقل کارگران جوان افغانستان

مسوولان درد مند!

به اللّٰهم از اندوه جانکاه مردم این خطه جفاکشیده که از گلوگاه خونین شان - خواه در داخل کشور، خواه در خارج از مرزها در سرزمین های بیگانه هر شام و سحر صدای صلح فزاید میشود و قطع جنگ و استقرار آرامش را مطالبه میکنند و به منظور درهم شکستن بن بست موجود، که عید تا ناشی از مواضع غیر سازنده و اعتدال شکن جوانب جد که از رو ز جدال میباشد که هر کد که به ترتیب در آتش زدن به جنگ و حفظ مواضع خویش ظالمانه پناه غاری میورزد و همچنان به منظور دست یافتن به هدف ایجاد اتحاد میان تمام نیروهای ملی غیر وابسته و مستقل که در پراکنده گی و انتراتیق غم انگیز به سر میسرند و این وضع به سود دشمنان داخلی و خارجی منسجر میگردد که تصمیم گرفته ایم جهت ایجاد جنبه سیاسی مواضع مشترک خود را اعلام بداریم.

عدم موجودیت یک اتحاد سیاسی و وسیع متشکل از نیروهای ملی، در شرایط ادامه جنگ و بدخالت و تحریک خارجی که به طرز روز افزون استقلال و حاکمیت ملی کشور را به خطر مواجه نموده و آتش این دو نوز سوزان را در جهت تحقق نقشه ها و اهداف استعماری و استکباری آنان هر چه بیشتر دامن میزند، یک خلی بزرگ سیاسی محسوب گردیده فضای نه مالیت عناصر و نیروهای فرصت طلب و جنگ افروز را مساعد میسازد.

بنابراین ضرورت که وجهه ملی، وطنی، انسانی و اسلامی همه نیروها، شخصیت ها، سازمان ها و احزاب ملی و مستقل کشور را خنثی کردن و سیاسی دشمنان ملی مردم افغانستان و یادی وابسته به بیگانه تشکیل میدهد و زبان هوشیاری و کارایی سیاسی لازم را از آنان میطلبد. سازمان و محتمکسان افغانستان، سازمان مستقل - کارگران جوان افغانستان و سازمان انقلابی و خستگان افغانستان بعد از شور و صحت فراوان به این نتیجه رسیدند تا طرح پلانفورم - جنبه متحد مردم افغانستان برای آزادی و دموکراسی را به خاطر بسیج کلیه نیروهای سیاسی، به پیشگاه مردم شریف این وطن، نه به عنوان یک سند کامل و غیر قابل تغییر بلکه به مثابه نخستین گام - عملی جهت فراهم آوری تقاضا بیشتر که در راه ایجاد نهضت و وسیع سیاسی ارائه نمایند.

هدف ما دست یافتن به تحقق اتحاد ملی نیروهای غیر وابسته آزاد بخواه و عدالت پسند جامعه بوده که بر زمینه آن بتوانیم دین - خود را برای پایان بخشیدن به صهیبت عظیم ملی ادا کنیم.

باید جدا خاطر نشان ساخت که درهای این جنبه به روی هیچ یک از احزاب، سازمانها، نیروها و شخصیت های ملی کشور چه در داخل و چه در خارج - بسته نبوده و هر کدام آنها میتوانند بجز بنهاد تقاضا، دین وطنی و ملی شان را در ساختار و تکمیل این جنبه ادا فرمایند.

و من الله المستوفیق

## لله را عاشورا حماسه ایمان قیامتیه

علیه السلام ذکری به میان می آید  
بیمکان باید به این اساسات توجه  
داشت، تا عده نپندارند که  
عاشورا فقط سنتش گریستن و سینه  
زدن باشد.

برای همین است که ما این  
بحث را با طرحی این ها هم آغاز  
میکیم:

بقیه ص (۳)

این چه زمین است زمین همیشه  
گلگون کربلا، که هر سال قامت  
هزاران امید از آن سر میکشود و در  
لاله زار مدام گریانش هزاران بهار  
میروید؟

این تداوم از چیست؟ چگونه  
آغاز یافت؟ و این دور تلسل تا  
کجا خواهد رسید؟

وقتی از کربلا و عاشورا و حسین

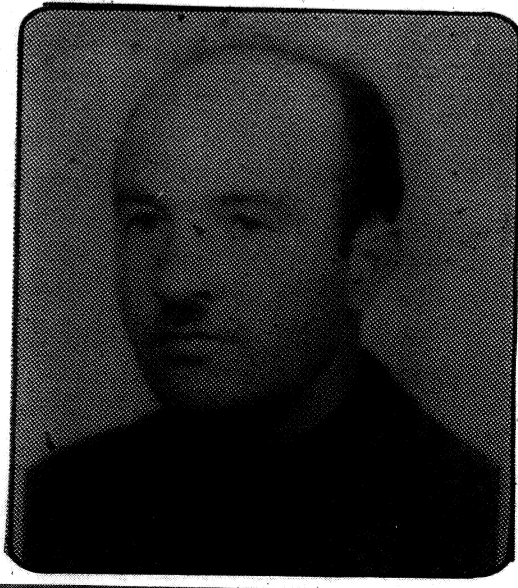
حماسه کربلا سرفصل حماسه  
های جاویدان در تاریخ است  
و هده شگفتی انگیز شگفتن نخل -  
ایمان و باور انسان در فصلهای -  
سترین زمانه ها. هده چنان  
شگفتن و تجدید شگفتن که از هر -  
قطره خون شهیدانش دریا  
ایمان میجوشد و از هر ذره خاکش  
هزاران سرو آزاد قامت میکشد.

نویسنده جهانگل ضمیری

## حماسه در فصل گلگون و کربلا

سید حسین (( بیگانی )) فرزند محمد سعید  
در سال ۱۳۱۴ خورشیدی در قریه تاجک های -  
خاش ولسوالی جرم ولایت بدخشان دیده به -  
جهان کشود. تحصیلات ابتدایی را در لیس -  
مصرف خاش و تحصیلات ثانوی را در لیس -  
به اتمام رسانید. بعد از فراغت شامل پوهنخی  
هواپی شد و در سال ۱۳۳۹ به درجه عالی از -  
پوهنخی هواپی فارغ و به حیث یک افسرورزیده  
در اردو شامل خدمت گردید. بعد از سال های  
چاره و خدمت در جوازای سال ۱۳۵۸ توسط  
قصابان رژیم کودتا به شهادت رسید.

بقیه ص (۲)



# حماسه فصل ...

از س ( اول )

انسان طالعترین نمونه خلقت خداوندی و تکامل یافته ترین پدیده طبیعی - اجتماعی است که کوله بار رسالت را به دوش می کشد و در سنگلاخ خم در خم تاریخ به جستجوی فردای بی منت گام می نهد تا - دست و پای خود را به انسان را - این اشرف مخلوقات را از تجریر های تزکیده جبر کور براهاند.

اما در این راه دشواری سفر - دور و دراز رفتن و تا آخر رفتن - خشکی و پشهائی را احساس - نکردن ایمان می خواهد و تمهید و پیمان قدم های کلین می خواهد و گذشتن از جان .

آلتیکه به انسان و فردای - بی منت او اعتماد ندارند از راه چپ می روند تا وقت حوادث بر نرق شان نکند و در زمین دست - زدن با خس پشه های شان دلخوش می کنند که گویا زنده می همین است و راه رفته و نه پیموده را اشتباه حساب می کنند از راه مردم برگشته و راه خود را در پیش می گیرند تا به پنداشت خود از عهد زنده می بی نصیب نشوند . وطن آدم هائیکه از زاویه - قابل به انسان و فردای او میگردند خوب می دانند که دست های تاریخ گریبان گیر است و اگر به قیمت جان هم باشد آدای دین نکند به غضب خدا و بندگان او خود را محکوم میمانند .

اینها چنانچه به استقبال مرگ میروند تا ره آورد شان زنده می باشد بهتر و بیرونندانه تر برای مردم شان است . مرگ آن ها زنده می آفرین - است . مردن و مردانه مردن نرسد آنها یک نیست . این دورا فرقیست بزرگ که از زمین تا به آسمان فاصله دارد . از همین رو مرتبه شهادت بلند است و هر متوفی را به آن - دسترس نیست .

تا زمانیکه جامعه انسانی نه شود نخل آدمی به چسب داشتن اندیشه با داس جفاکاران و جلادان سنگدل در میوه شود و تند باد های فصل گلوله و زنجیر باغبستان آدمی را به شدت صدمه زده و قامت های بلند و سرکش را به خاک و خون می افکند .

از سنگ روزگار سر پر غرور ما صد بار خونچکان شد و یکبار خم نشد

درنگاهی که دست که زخم طاعونی و قصابان جفا پیشماز جلوه نکند و بار دیگر او را به یاد عزیزانی سرگشته نماند ؟ کجاست دلی - تیر نخورده و بی رافی که در حسرت جگر گوشه اش بریان نشد و کجاست قامت بلندی که از حجم حوادث کمان نگشته باشد .

بلی ، فصل گلوله و زنجیر ارمغانی نداشت . به جز ماتم و غمگدگی - افروزی و خانمان براندازی . اما چه کسانی باید گلوله باران می دهند و کدام دست ها و پاها بسته به لال میهد و کدام گوش ها از شنفتن آن کر ؟ این چی ها و چرا ها به قدرات آدم های بستگی داشت که آماده امتحان بزرگی بودند و از صفتی به انسان مالمال .

در ره امتحان خوبی می کند زمین خوشی پاک نباحدم دیگر از تیر و کمان کسی کپ از کپ گذشته بود . میان مرد نامرد و آزاده و مطیع غلظی در رفتی کشیده شد و صفت بندی ها مشخص گردیده بود .

دلک ها بودند که بالابوئین می لولیدند و سر و صورت جلادان را غرق در بوسه میگردند ؟ ولی مردان واقعی چون گل های آفتاب گردان از غلامی آفتاب لحظه هم روبروی - نافتند و صفا و نور را با نافت جان می - خریدند .

سید مین بیگانی از شمار - کل های آفتاب گردان . س ۱۰۰ . بود که تا به دست دزخیان

بی رحم و کور دل و داکتران دروغدو از غلامی آفتاب رهبر نتافت . او تنها شاهین نبود که در شاخه نظامی (( شاهین )) س ۱۰۰ ز ۱۰۰ . آشیان داشته باشد همه شکار جغد و خفاش کمر بسته ؟ بلکه دست های نوبخش او بود که این شاخه را پرورش داد و طراوت و تازگی بخشید و چنان بزرگساخت که تند باد حوادث را باورای جیباندنش کتر بود .

او معلم خوبی سیاسی نظامی بود ، همانطوریکه در استقامت کار سیاسی متکی به خود بود و استقامت کار نظامی نیز به خود تکیه داشت . نمونه فدائاری ، شهادت و مقاومت بود ، چنانچه مردانه ای مقاومت کرد و مردانه جان را بر سر - پیمان گذاشت .

آخرین بحد شخصیتش را شهادت و قربان شدنش در راه مردم و اعتقادش به پایه اکمال رساند .

در د اکسیدان در کمین نشسته فصل - گلوله و زنجیر این پرنده آزاد بلند پرواز را در جزای سال ۱۳۵۸ شهید کرد تا او تا آخرین نفس هایش پرواز به سوی آج ها را از یاد نبرد و آخرین پیمایش این بود که دوستانش و صلاح - الدین بیگانه فرزندش پرواز به سوی آج ها را نیز از یاد نبرد .

او در میان ما نیست ولی میان ما در تمجید حماسه های او همیشه بسته است و جانپازی او سر مشق بزرگی است برای همه عساکران و وطنپرستان پرشور کشور ما .

سری که یکسر موی ز راه خویش نکشت بزمیر تیغ فتاد و زورم و کهنش نکشت رو حشش داد باد

در قام ستایش و تکریم از ۲۸ اسد ، روز آزادی کشور بی مناسبت نخواهد بود ، از خوشبختن بهرسم : آزادی چیست و آزادی کد ام است ؟ نزد یک ترین ما هم این آزادی در ذهن ما همانست که مردم آزادی خوا - و است . قلال طلب با طی سه بار جنگ با انگلیس آنرا به دشمن فهماندند : افغانستان کشوری نیست که مودش موجودیت نیروی متجاوز بیگانه را تحمل کند ، و امر وحشی او را بپذیرد . جنگ با دشمن ، جنگ با تفنگ جنگ با هر آنچه میسر است برضد دشمن چون اتش سوزان از چها رسوی این خطه صیوان خیز زبانه می کشد . بیگانه باید برود متجاوز باید بر زمین بماند . راه دیگری نیست ، خواه در قرن هجدهم خواه در سده بیست و یکم باشد فرقی ندارد ، پیش هم نیست مردم ما ایترای توان ثابت کردن داشته اند که بگویند آفتابی را بر خود - نس بپذیرند . در هر کوی و برزین این وطن در سینه هر سنگ پسا تنه هر درختی این حقیقت را که با خط خون حک یافته است میتوان خواند .

هر متجاوزی ، هر چند قوی - پنجه بوده است سرانجام این جا در قدم ما به زانو در افتاده و بسا کردن شکسته . عاقبت راه - خود را گرفته است .

انگلیس ها این طعم تلخ را چشیده بودند و روس ها نیز زهر آنرا حس کرده اند . زمان هر - چند تغییر قیافه داد ، اما هویت آزادی می مردم ما همچنان بلا تغییر بوده است . متجاوز و اشغالگر با هر ساز و برگ که بپاید و با هر شمار که بپاید با هر قیافه که بپاید همان یک طومار را برگردن خویش خواهد آویخت . شکست و تسلیم دشمن هر که هست این آواز رسا را از بلندی - های بالا حصار تا شهید روز و آسمانی مدام با گوش جان خواهد شنید . ای خصم آزادی !

تو هر که هستی عاقبت روزی چنین غرورت بر درگه این خاک سجده خواهد زد . باری بمناله - حزن انگیز . آن تنها ترین سوار - فرنگی که خیمه را گذر کرد و پیغام آن شکست رسواری بگوش جانان دیکر برد ، چه خوب است هر مهاجم کوش فرا دهد .

ترانه درد انگیزه که در تارها و سازهایش سفوفی تنگ شکست - پیچیده است . کسب خرم در زیر تالاری سقف تاریخ اجرا میشود و رهبران مرد ساده و غریب نیست که دستار بر سر دارند ، دستهای از شدت کار آبله بسته و سیاهیش در آفتاب تیز هفت و کس و پامیر سوخته است . او که با شهید برهنه این آرکستر بزرگ را هدایت میکند به هیچ چیزی دل نبسته است . نه به تاج شاهانه ، نه به مال دنیا

شناسنامه را که مردم با خون خویش زوده اند رنگ لاله دارد و ما ش آزادی است آزادی ! این یک بحد آزاد هست ، یک روی سکه آزادی ؟ بعدی که در خون میسوزد ، در آتش گل می کشد و از خاکستر خویش بار دیگر در سده های بعد نیز با زنده - میشود . این زبان شمشیر مردم

## آزادی چیست؟ آقا دکدام است؟

ماست ؟ همان مرگ و زندگیمان ، زبان بی نیاز به تفسیر ، زبان - بی احتیاج به شرح ، به سبب به توجیه و تفسیر ، صاف و ساده صمیمی میشود آنرا دانست و به دیگری نیز فهماند که این مردم اسارت را نمی پذیرند . اما در پشت این سکه خطهای معظ داری ترسیم یافته اند . زبان این روی سکه را به این ساده گی نمی شود بیان داشت نشانه ها و سمبولا دارند . هم چلیبا ، هم قایم ها روی آن ترسیم شده اند . در ازاد حام ایمن قایم ها و زاویه ها ، نقطه ها و موازها را به مشکل میتوان دید . آری ، این روی سکه ما را پیوسته سردرگم کرده است . . .

ما که زبان شمشیرمان خوب رساست ، زبان این سمبولا و علاقه ها را به خوبی نمی دانیم . این روی سکه بعد اساسی و مهم آزادی را هشدار میدهد . روش های آزادی را با فهم این روی - سکه میفهمد ، خوبتر آبیاری کرد ، آگاهی و دانش که ما را نگذاشته اند آنرا خوب بیاد انیم و خواسته اند بدانیم ، راه ما را به سوی درک این مجهولات میکشاند و از راهها پرده بر میگیرد ، از ایمن روی همان پرده ها را پس میزند و همان سیاهی ها را می نمایاند که اگر جای دشمن عوض شد ، از نقش پایش بتوان او را شناخت ، اگر لباسش بدیل کرد از طرز خرامش بتوان او را تشخیص داد . اگر روی بیسی هتیک دودی گذاشت که نتوان دید به کجا میگرد ، زاویه ها را در نظر گاه او بتوان یافت . اگر هم از روی ترسیم موازی ها و نقطه ها فراوان بود ، چلیبا ها و قایم ها را بتوان دید ، آری فهم معانی این روی برای ما از آن روی نخستین به مراتب ضرورت است .

اگر این تصویر ها و تصویرها را نتوانیم بفهمیم ، آنوقت هرگز نخواهیم توانست حق آن همخون های ریخته شده را ادا کنیم که برای آزادی به زمین ریخته است . علتها را بفهمیم بدانیم ، اسباب ناتوانی ها را بفهمیم ، بفهمیم چه بسیار عمر ها که به ظاهر آزاد اما در واقع اسیر بوده ایم . اسیر ما همین عقیم همان نظم - ظالمانه که وقتی از در پیروش - کردی ، با هزار حيله از در پیوسته وارد میشود . اگر معنی این روی دوم سکه را بفهمی در پایی به سادگی میتوانی که ترا هشدار داده میگوید ؟ همه رشته های تعلق و وابستگی را باید بخشکانی این روی سکه از روی هزاران خط و علامت عبود یا چلیبا فریاد میگوید : کشور مردمی که اول لحاظ - اقتصادی ، متکی به خود نکند ، و اول لحاظ فرهنگی در عالیترین سطح آگاهی و شکوفایی قرار نگیرد ،

بهرسته اسیر خواهد بود . استعمار د بیوز ظفر به این زورکی امروز نبود ؛ لفرک مظم فراهم میکرد ، خون خود را مریخت و طاعت فرستاده و اندوهگین ، متواری میگفت . حالا در ازاد حام رشته ها و جلال های رنگارنگ که هورا دور ترا تنیده است ، خود را در پاپ ، در سن - بیست و یکم است و استعمار به همان شیوه های قدیم ، سراغ تو نمی آید ، همان تاگزیر خون رام های اومبوی شانه هایت در بار قرض خم میفهمد . به خود احتیاجت می سازد ، وابسته مادی او میفهمد و در تار و پود - تمام ، کافذ پاره های سرخوش ملی تو ، کتا رسم کسورت مهر میگذارد ، جلو رشد فرهنگ - اقتصاد و مدنیت ترا در سرزمین تو سد میکند ، بر روی تاریخ و هویت و شناسنامه تو که پد ران و نیاکانت با خون خویش آنرا رقم زده اند ، چلیبا ترسیم میکند ، و سعی در سنج آن میورزد او ترا بار دیگر سراز نو طومار جملی برگردن می آویزد ، و پیش به اطراف خویش نظر می کشد بیگانه را نمیفهمی ، شناختی - گذشته این نیست که چشم ها شان دیکر کبود نیست ؟ مثل تو هستی ، از رنگ و خون تو هستی مثل تو سخن میگویند و چه بسیار که درد ناگوار از تو سخن میگویند .

اما در واقع همان لفرکمان قدیم استعمار اند که امروز بی سلاح در کار تو ، غارت جاودان ترا و کشور ترا سامان چیده اند . این است تفسیر این روی سکه روزگار تو اند ، آنرا در پاپ ، باری از خوشبختن باید بهرسم ، شاهان - الهه چرا بعد از کسب پاپ - روزی و کسب است قلال انسان با بی - پروایی از آزادی بخواهان روبروگفت و زمینه را ندانسته چنان فراهم فریاد های مردم به گوشش نرسید . سرانجام وقتی دانست اشتباه کرده است کار از کار گذشته بود ، چرا چنین شد ؟

کشور ما به ظاهر آزادی سیاسی خود را به دست آورد ، اما چرا طی چندین دهه کترین انکشاف نکرد و همچنان محکوم به زبستن در عقب ماندگی شد و با زباردگر کدام دست ها بود که نگذاشت نخستین تابش طلوع دموکراسی که دود دهه قبل در کشور پامیگرفت حیات ما را تابنده می بخشد ، و فاند کار کرد .

با توجه به این واقعیت که هم آنچه امروز از روش و بالنده گی سیاسی در کشور اثر میبینیم ، و از احتلای محدود . حیات سیاسی در کشور نشان میجویم نخستین رگ های خود را از آب همان دموکراسی دود دهه قبل نوشیده است ، نگردد این است که یک سکه وقتی ارزش میگیرد که هر دو روی آن



# لله زار عاشورا...

از پرسش آغاز میکنم و در پی پاسخ هشتم، درست مانند هر دانش آموزی و مانند هر طالب علمی عاشورای قیام حسینی را چگونه باید به ارزشهای گرفت؟ حضرت امام حسین (ع) در آستانه این قیام با کدام احساس و با کدام عقیده و ایمان جان خود و عزیزان خود را به قربانگاه برده است؟ اهداف و آرمان اساسی این عظیم عاشقانه که در زمین کربلا از تبار شهادت زاده شد چیست؟ آیا در زمانه ما نیز پیام رسالتی هست، که در تمام خاطره عاشورا بتوان صدای آنرا شنید؟ زنده کدام عشق است که از مکتب حسین (ع) اساطیر میسوزد و تا فراموش کند ما تکبیر گویند - شتاب و معلم و شاکر در دور از خود بیگانه میکند؟

برای پاسخ بر هر چرایی از این دست نخست باید حسین (ع) را در دوران او و جغرافیای امکان او را شناخت. حسین (ع) کیست؟ در ریگستانهای کرمان گرفته و آفتاب سوخته عرب تنهاترین - نخل بیزار از باستان پناه اسلام نرسا، بیجا سر و چراغ امید اهل بیت است. عذر دعوت راستین پناهنده و پناه است. راهبان در بند افتاده است اسلام همه چشم به او دوخته اند. حسین بار رسالت پر شانه دارد و پندار مبرات گران قدر. نبوت پناهنده اسلام محمد صلی (ص) است. محمد و سوره ولایتش بر عظیم و سترگ است. با چنین مهارها و بیخشاها باید به قضاوت در مقدم حسین نشست و گویا خوشین کربلا را نظاره کرد. حسین (ع) کسی نیست که بتوان او را در بند چو و چندی زندگی و روزگار ساده و معمول دانست، و حساب سلامت ها و چشمت اشتغالی خوار و چون را از او گرفت. ابر مرد و ابر انسان زمان خوبستن است. او را با معاشر و زمینه های خاص میتوان به دوری گرفت.

آنچه از رهبر انتظار برد میسوزد از یک رهگذر عادی نمیتوان چشم داشت. امری که رهبر مکتب است. ما مور اجرای آن پنداشته میسوزد فقط در خفاها و معیارهای فراتر از نقش خزان نعمت و فراتر از طبل و عرض جغرافیای مادی تاریخ میتواند مطرح باشد و توجه کرد.

در عرصه خوشبختی تشویش و اثبات ایمان ها و باورها؟ در قیامت خیزترین صبر هنگامه عشق در بند ترین قیامهای عشق؟ در عزم ترین نطقه های در زهدان مانده سام - سترین زمانه.

آری در چنین زمینه و زمانه - آدمی کش و انسان خوار است که رهبری روید و شکستن آغاز میسوزد. شکستن عشق و ایمان و شکستن انسان در جغرافیای فراتر از خاک.

عصر حسین (ع) عصر - حکومت یزیدی بود بمصر بهداد، عصر ظلم و عصر دشمنی با اسلام و اهل و بیت پناهنده. صریح به گفته شمس بر دلها روز پناهها هراس است. عصریکه استبداد را عسیر و حقیقت میکند و تحویل و سکوت را اخلاقی می انگارد و اعتراض را امر فحاشانه می شمارد. عصریکه هواداران چاکر شخ خنجر نامردی و نامردی در آستین خنده - فریب و لب و زهر کشنده در جیب نهفته دارند. دست این جماعت نامردانه میتواند هر کجا بالا برود و خنجر کین حقی در خانه خدا میتواند فرود آید.

عصریکه دانشمند و فقیه را به بهره جویی و ملا و محتسب را به - عسیر و توجه لذات و ثروت صبر و قناعت یاد داشته است. و واسط بر روی منبرها فقط خود را مکتف به بهان ظواهر شرع میدانند.

در ساجد و منبرها صدای یک نواختن است به گوش می آید و آگاه ترین فرد سلمان فقط در خفا با خود به گریه می پردازد. ممرکه تصوف و عرفان است و گریزهای - صوفیانه از قبول سوره ولایت رواج کامل دارد.

دوران حسین علیه السلام روزگار تسلط خوف و بیم از انتقام - امویان است و کشتن امیدی در دلها لانه نمیکرد. نزد یکترین کسان به حضرت امام حرف خود داری، حرف صبر و حرف سکوت یا گریز سلامت آموز می آورند. هر کسی به ترتیبی سعی می ورزد حسین (ع) را از راه خوشین قیام در برابر یزید پرهیز دهد. حتی برادرش محمد بن - طلحه خطاب به وی میگوید: ((... ای برادریم، تو سوز من محبوب ترین مرد و عزیز ترین کسی من جز به تو به هیچکس چندین نصیحت و غیواری ندادم و تو بیش از همه شایسته آنی. چندان که میتوانی از بیعت یزید و بیعت - شهرها منصرف شو...))

و او حسین (ع) در جواب به برادر میگوید: ((خدا میخواهد مرا کشته بکشد و پرده گیاه را بر سر مشاهده فرماید...)) (تغی از کیهان هوایی شماره (۱۴۰) صفحه ۱۲)

در چنین روزگاری حسین (ع) از مدینه به کربلا روی می نهد. او خود شکست خود را میداند و عجب تر آنکه کشته شدن خود و یا ران خود و آسیب بردن - گیاه خورا خیر دارد. اما چرا از خط شهادت رو برگردان نیست؟ و بدینگونه بود که حماسه خونین شهادت در لاله زار کربلا سرور شد و چه عاشقانه سرور شد.

آری طوبی لشکر عظیم اموی آری بزرگه اموی، یک طرف فقط عدوی پاک باخته انگار شده، یاران -

حسین (ع) و اهل و بیت او مگر چه کسی میتواند نتیجه خلاف آن چشمد فرض کند. پیش من نیز چنین بود. عده ای از - نزد یگان خطاب به حضرت امام - و آن حضرت حسین (ع) در جواب گفته بود: ((به خدا - سوگند که این نکته بر من پنهان نیست...))

اما در فرجام سخن همان گونه که در آغاز از پرسش آغاز نهاده شد در آخر بازم با پرسش این بحث را تا نکته آخر می بریم:

مگر حسین (ع) پیمان خود را را میگرداند و آنگونه که می خوراسته بودند، خاموشی صلحت آموز میگرداند و زنده می ماند.

آنوقت این شلوه جلال فریاد عاشورا هارا از کجا میتوانستیم شنید؟ که هر سال در شبان روزانی محرم نوای عشق و ایمان سر مید هواگاهی می آورد؟ توان قد آکاری می آفریند و امکان رهایی میدهد و وجدان خفته را بیداری می بخشد.

مگر آن کس که چراغ امامت برکت دارد و داعی فریاد پناهنده (ص) است حق آن دارد که وقتی ایثار - جان و تن لازم آمد، از راه حق و فرمان خدا در پیش برآید؟ مگر آنکس که خلافت بر قلعه حکومت اسلام حق مسلم است و رهبر است و خود را در برابر حکومت قدر و خجالت محکم به کشته شدن می یابد، آنچنانکه پدر بزرگوارش حضرت علی کرم الله وجهه برادرش حضرت حسن (ع) نیز چنان یافته بودند. یکی یا شمشیر هنگام نواز در مسجد و آن دیگر هنگام خورش غذا بازهر کشند به هلاکت رسیده، کدام مسیر رنگین تراز این لاله ریز ترازین و عاشقانه ترازین میتوانست در پیش گیرد.

هم آزان خنجا، هم از آن فریادهای کربلا است، که اینک تا هنوز تاسده های دور زمزمه - عشقی می شنوم؟ آهنگ محبت از مکتب حسین است؟ اگر مکتبها و مذاهبها بساری است که جماعت مردم را ارشاد کند و هدایت زنده گی انسان دهد کدام مکتب یا طریقه دیگر به این خوبی و زیبایی که دبستان کربلا میسر کرده است، میتواند تلقین درس عشق کند.

مگر این حسین (ع) نیست که از کشته خوشی یار دیگر هر سال زنده می شود و از قطره های خون خود صد چندان سترگ و عظیم سوز می کشد و تا جهان باقیست و ظلم باقیست و خشم و کشتار عدل و انصاف رواج دارد، تا دشمنی با حق جاریست، تا دروغ و شیرینک اصل است و اخلاقی است. چون تا زمانه - آتشین بر فوق حکومتها و سیستمها فرود می آید و با صدای هیبتا ک مثل رعد میخورد و میگوید: چون هنوز هر کجا یزید هست، هر کجا نیز باقیست کربلا می باشد و هر زمانه نیز باید عاشورایی برپا شود.

از ص (۳) یاک و صاف و خوانا کردد. ما نه تنها به آزادی سیاسی که بلافاصله به آزادی اقتصادی و توسعه فرهنگ، دانش و معنویت نیاز داریم. بنای اساسی ای که صلب آزادی یک کشور بر بنیاد آن استوار میگردد، وابستگی به غیر نیست. عظمتی است که عدالت از - ناتوانی در اقتصاد، فرهنگ و معنویت جامعه سرچشمه میگردد. اینست معنی آزادی و آزاده کیست که در موجودیت همه این زمینه های آزاد رشد یافته و شکوفان، تنفس کند.

هر وقت راجع به امور قضائی فکر میکنم به خیالم خاطره مجسمه حاضر میشود که بر فراز عمارت محکمه یکی از مالک مغرب زمین دیده بودم از طرح این مجسمه گویا خواسته بودند سپهری (نمونه نشانه) از قضا و عدالت به وجود آورند. در این مجسمه شخص بلند بالا و صحت مند به نظر می آید که لباس رومی های قدیم به برداشته در دست راست ترازویی را به دست گرفته بود که هر دو کفه با هم در کمال توازن و سبالی می نمود. بر روی هر دو کفه پارچه ضخیم بسته بودند که هیچ چیز را نمیدید. به دست چپ شمشیری برهنه به دست داشت که هر دو طرف آن دمه دار و تیز می نمود. مجسمه شمشیر بزرگو هولناک دیده میشد که سر خود را به خاک پای او فرو آورده رام و تسلیم می نمود.

با این ترتیب خواسته بودند به طور محسوس نموداری از قضا و عدالت به وجود آورده باشند. همه این علائم حاکی بران بود که قاضی باید صحت مند - عالم عاقل حق جو - دقیق - بی ترس - متقی - پاک نفس و بی غرض بود و وضعی الهیه حیات او بیطرفی و وصول به حقیقت و عدالت محض باشد در برابر هر چیزی چشمان او بسته باشد جز درک حقیقت و عدالت - در قطع ریشه - ظلم و فساد و خیانت و رشو و همیشه شمشیر آخته حق و عدالت را بلند بدارد و بی دریغ به کار اندازد. و افراد رعیت در زیر عبا و شمشیر حقانیت و عدالت او او هرگز در تجاوزی با ایمنی زندگان نمایند. اگر دستکاه قضا و عدالت مستحکم و مقدر و بی طرف و بی ترس و چون تیغ تیز در ترازو بین حق و عدالت برنده و موثر باشد حتی شهری باشد که در مقابل بی از پرسی و حق -

# آزادی چیست؟

بیا با هم در چنین استقامتی همداد و همدام شویم. آزادی را این طرف سکاش سپار - یعنی بوده است تنها با همین احساس - عاشقانه در قدم خون هزاران شهید استقلال وطن، از پای کوهستان خواجه صفا تا آسمانی و شهر در راه همان سفری آزادی را ظنن انداز کم که مرد آزاده ابله بردست با شمشیر هدایت میکند.

نگاه کن دستار سعیدی بر سر - دارد. سپاهش در آفتاب تیز - هند و کش و امیر سوخته است. عادل در امروز

# در استقلال قوه قضائیه

چون او به خاک نفتد؟ یا به توجه دیگر انسان که طب پست در تحت نفوذ نشه غیر شموری قدرت های اداری و سیاسی و مالی که همی خترست از حیوان میسوزد اگر با ز - خواست و حق جوئی و عدالت در دستگاه قضا وجود داشته باشد و بیطرفانه به کار انداخته شود چرا ممکن نباشد که جلو زور گوئی و خود سری و ظلم و تجاوز موثر گرفته شود؟

این است شمه از توجهات سهول قضا و عدالت - برای اینکه دستگاه قضا و عدالت به طور مطلوب و موثر کار بتواند و همدان سهول و نبوده خود شود شرایطی بکار است تا استقلال قضائی را تامین نماید. قوای دولت که اکنون در تمام دنیا تجزیه شده هدف آن همین است که هر قوه در حدود صلاحیت خود فعالیت کند و یکی به دیگر چنان سلط نشود که طاهیت آنرا از بین ببرد. و در نتیجه خود سری و زور گوئی و تجاوز در بین آید و حقوق افراد رعیت پامال گردد.

در هر مملکت استقلال قوه قضائی به منزله تهداب بنسبند امنیت اجتماعی و سیاسی و ضامن آزادی ها و حافظ حقوق افراد شمرده میشود.

در قوانین اساسی مالک اسلام شقی نوبه یک علی الموم استقلال قوه قضائی شناخته شده به طوریکه فیصله محاکم بعد از دوران قانونی خود از طرف هیات اجرائیه یا حتی هیات - قننه قابل نقض نباشد.

برای اینکه دستگاه قضاوت به حق و عدالت برسد تشکیلات آنرا به طوری به وجود آورده اند که به انجام این وظیفه خطیر آزادانه رسیده گی بتواند و در شرف و قرب بقیه ص (۱)

از ص (اول)

# جبهه متحد مردم افغانستان برای آزادی و دموکراسی

اجنبی و رژیم پوشالی مواجسه یافت و دفاع از آزادی استقلال و بقای وطن برایش مطرح بود .  
 خصلت سراسری بخشید . بدین ترتیب زمینه برای تشدید مداخلات گسترده خارجی به جهت تحقق مطالب از مدانه آنها پیش از پیش فراهم گردید و یک بار دیگر سرزمین زهای ما به کارزار رقابت ها و کشمکش های خونین و هستی سوز جاه طلبان داخلی و سطره جویمان خارجی بدل گشت و زمینه آرایش نظامی و سیاسی برای طرفین متخاصم در جهت حفظ و کسب قدرت فراهم نمود .

در اثر مقاومت و جهاد جانپازانه مردم آزاده کشور فشار افکار عامه جهان و تغییر رهبری سیاست در اتحاد شوروی که به سوی واقعه گراپی یافت و قوای نظامی آن کشور به ترک سرزمین ما تاگزیر گردید ؛ اما جنگ و هتیمت پایان نپذیرفت زیرا ریشه ها جوامیل پس یادارنده آن به طور کامل از میان نرفتند .

از جانب حاکمیت موجود نیز تحت تاثیر عوامل فوق سیاست هالحه ملی اعلان گردید و به نام از آن قانون احزاب قانون اساسی تدوین و کور بر بنیاد آن پلورالسم و تعدد احزاب قبول شد اما این اقدامات حزب حاکم نمی توانست به جنگ فرسایشی نقطه پایان بگذارد . زیرا از یکطرف جهت پایان بخشیدن جنگ بسنده نبود و از جانبی هم خصلت ناپایی و نورمالیستی داشت که صرفا به مثابه مانور مورد استفاده حاکمیت قرار گرفت .

با خروج قوای نظامی شوروی از کشور تضاد های جبهه ها و مت و جهادی که با آن زمان از اتحاد شکننده و ظاهری برخوردار بود ؛ پیش از پیش آشکار گردید و از یکسو اکثر رهبران اپوزیسیون قلم خارج تحت تاثیر سیاست دولت های حامی خویش قرار دارند ؛ کمر کدام از این دول نسبت به افغانستان که سیاست و منافع خاص خود را دنبال می نمایند این امر اراده و صلاحیت

مستقل سیاسی و ملی ایشانرا سلب و یا محدود نموده و از سوی دیگر اختلافات میان تنظیم ها در اثر خود خواهی و جاه طلبی هر هیران بعضا چنان شدت میگیرد که برخورد های نظامی میان شان ؛ جان و هستی شمار کثیری از هموطنان ما را به خاک و خون میکشاند . بدین گونه صراحت می یابد که تلاش به خاطر حفظ قدرت و کسب قدرت به شیوه نظامی جز تداوم هیبت فرجامی ندارد .

همچنان طی سیزده سال جنگ خانمانسوز ؛ ساختار و ترکیب جامعه دستخوش تغییرات معینی گردیده است . شخصیت ها و ولایه های اجتماعی و نظامی که مولود شرایط جنگ هستند یا به هستی نهاده اند ؛ جنگ برای آنان به نوعی شیوه هستی ؛ معامله و تجارت بدل شده است . سایل اقتصادی ؛ اجتماعی و فرهنگی در افزایش پیچیدگی و وضوح موجود نیز تاثیر بارز دارد .

وضع اقتصادی کشور به شدت رو به وخامت و بحران عمیق نهاده است . صعود سرسام آور قیمت کبود مواد مورد نیاز اولیه به ویژه مواد غذایی ؛ پامپین آمدن وحشتناک یواید حقیقی مردم سقوط تولیدات زراعتی و صنعتی رشد سوکچ کننده ؛ انفلاسیون و کاهش روز افزون ارزش پول افغانی ؛ گسترش بیش از پیش فساد ؛ ارتشاء ؛ وزارت کوری آشکار در دستگاه دولتی ؛ رشد روز افزون جرم و جنایت در جامعه . . . .

و ده ها پدیده منفی دیگر اوضاع وطن جنگ زده و ویران شده ما را به نهایت درجه پریشانی کشانیده و زنده گن را برای مردم بیچاره و به خون نشسته ما غیر قابل تحمل ساخته است .  
 توده های وسیع مردم که در نتیجه فقر ؛ گرسنگی ؛ بیماری ؛ با مرگ و تباهی دست به گریبان اند ؛ ولی از سوی دیگر دلالان سلاح و تاجران جنگ قاچاقچیان مواد مخدر ؛ کلاه های بالایی اپوزیسیون مسلح

برخی فرماندان های داخلی و بیرونی های دولتی را تشکیل میدهد هفت ؛ شبکه وسیع انواع زدی ها وزارت کوری ها را ایجاد کرده اند و به قیمت خون هزاران هزار انسان بی گناه ؛ مظلوم و مستضعف برای خود و خانواده هایشان زنده گی افسانه ای را سر و سامان داده اند .

بنا بر آن در می یابیم که در تداوم این جنگ ؛ اگر از یک سو شاهد خود جوشی ؛ خود آگاهی و هیبتگی ملی و اسلامی همه مردم آزاده کشور هستیم ؛ از سوی دیگر این واقعیت دردناک ذهن هر عنصر آگاه ؛ ملی و وطن دوست را تحت فشار آزاد هنده قرار داده است که بعد از گذشت این دوران سیاه خونریزی و ویرانگری هنوز تشنگی و تفرقه میان نیروهای اصل ملی و وطنخواه تحت عناوین مختلف دامن زده میشود . طبیعی است که دوام این حالت آب به آسباب دشمنان وطن می ریزد و در خدمت اهدان بیگانه گان بوده و مانع رسیدن به خواست های ملی و تحقق نیازهای برجستی آزادی خواهانه مردم ما و بسبب برباد رفتن خونهای مردم مظلوم و مصیبت دیده افغانستان میگردد .

آیا مردم افغانستان با وصف این همه فداکاری و قربانی و تهرمانی هنوز هم باید منتظر بمانند و خون بریزند ؛ تا رهبران خنجر به دست به خاطر خود خواهی و قدرت طلبی ؛ به خاطر محصور ماندن ؛ در محدوده کوچیک منافع حزبی و گروهی ؛ بمخاطر وابستگی و دنباله روی و مزد وریشی و بیگانه پرستی . . . تا کالسبد نهه جانشان را آن حد بشکافند و تنگه تنگ کنند که از رقی و روح و زنده گی تهی گردند ؟

آیا میتوان هنوز هم شاهد و نظاره گریب تفاوت بود ؛ که قدرت های خارجی کشور ما را به آزمایشگاه سلاح های مدرن تر و مخرب تر خویش تبدیل نمایند ؟ آیا برای هر انسان آگاهی که ادعای وطندوستی دارد ؛ دوام

این وضع میتواند تحمل پذیر باشد ؟  
 چگونه میتوان نابودی مردم و ویرانی وطن خویش را به تا شامت ؟

ما همان گونه که بعد بیرونی قضیه ؛ افغانستان را از نظر دور نداشته ؛ نزدیکی مواضع ابر قدرت ها و تلاش های سازمان ملل متحد به خاطر پیدا کردن راه حل سیاسی را مساعد ارزیابی میکنیم ؛ اعلام مینماییم که هیچ نسخه شفا بخشی را به خاطر حل سیاسی مساله افغانستان از سوی دیگران نباید انتظار داشت زیرا به باور ما ؛ کلید حل اساسی مساله در دست مردم ماست ؛ در دست آن نیروها ؛ بیست که از خواسته های برخی مردم افغانستان نمایندگی میکنند . هیچ نیروی بیگانه و لور هدر ربا حس نیست عمل کند نقش عوامل درونی را نمیتواند عوض نماید .

به عقیده ما ؛ جنگ ویرانگر و تباه کن که تداوم آن عدا تا ناشی از مداخلات خارجی در وجود نیروهای وابسته و پراکنده گی زمانی میتواند مهار گردد که احزاب و تنظیم های ملی جبهه متحدی را به مثابه خط سیم که ضامن ؛ حفظ فرهنگ ؛ سنن و ارزش های ملی و اسلامی کشور ماست ؛ تشکیل نمایند . چنین جبهه عامل مؤثر سیاسی در جهت بسیج همگانی و پیدا کردن راه حل مساله افغانستان در وضع موجود و ضامن استقرار وثبات سیاسی در جهت آزادی دموکراسی و احیای مجدد کشور ویران شده ما برای فردا خواهد بود .

با تحلیل و درک مشترک فوق نمایندگان با صلاحیت سازمان مستقل کارگران جوان افغانستان سازمان زحمتکشان افغانستان و سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان طرح آتی را به مثابه پلاتفرم پذیرفته آنرا بنیاد کار و فعالیت سیاسی مشترک خویش قرار میدهند .  
 جبهه به خاطر اهدان زیر بارززه مینماید :

- ۱- انقادی حاکمیت انحصاری تک حزبی و ایجاد یک سیستم انتقالی در صورت ضرورت .
- ۲- تشکیل یک دولت ملی متکی بر اراده مردم ؛ مطابق به اصل های پذیرفته شده ؛ دموکراسی و ارزش های ملی و اسلامی .
- ۳- طرد هر گونه مداخلات خارجی .
- ۴- تأمین و تضمین نهاد ها و ارزش های دموکراسی .
- ۵- تأمین برابری حقوق سیاسی ؛ اقتصادی و فرهنگی همه ملیت ها و اقوام در جهت تأمین و تحکیم وحدت ملی .
- ۶- تشکیل یک سیستم دفاعی منظم و نیرومند ؛ مستقل از دسته بندی های سیاسی به منظور حفظ استقلال تمامیت ارضی و حاکمیت ملی .

- ۷- رهایی همه زندانیان سیاسی و اسرای جنگی در هر جا و نزد هر نیرویی که هستند .
- ۸- همگانی ساختن و تقلیل دوره خدمت تکلیف عسکری تمام اتباع کشور بدون استثنا .
- ۹- تأمین زمینه های مساعد عودت و اسکان مهاجرین در محلات شان به کمک سازمان ملل متحد .

- ۱۰- احیای اقتصاد ویران شده به ویژه حل بحران مالی موجود ؛ حمایت از محصولات داخلی ؛ تشویق سرمایه گذاری های خصوصی و جلب کمک های بین المللی بر بنیاد منافع ملی به منظور ایجاد اقتصاد ملی متکی به خود .

- ۱۱- ایجاد یک سیستم فرهنگی ملی و اسلامی بر بنیاد پیشرفت های علمی و مترفی جهان معاصر ؛ طرد سیاست ها و شیوه های فرهنگی چاکر فاشانه ؛ به تذلل و وارداتی .

- ۱۲- تأمین عدالت اجتماعی در همه عرصه های زنده گی مادی و معنوی مردم ؛ افشاء و طرد تداوم کلیه عوامل و مظاهر ستمگری بیعدالتی و فساد .

- ۱۳- تأمین زمینه های مساعد امرار حیات برای معلولین و بازمانده گان قربانیان جنگ .

- ۱۴- اعاده حقوق و جبران خسارات وارده بر کشور ما از جانب دول مداخله گر خارجی .
- ۱۵- تعقیب سیاست خارجی مستقل و صلح جو پانه دوستی و همکاری متقابل با تمام کشور ها بر بنیاد منافع ملی تأمین و تحکیم روابط حسن همجوار .
- ۱۶- مبارزه علیه هر گونه مظاهر استعماری و استکباری تمحیض نژادی و دفاع از حقوق ملل در بند .
- ۱۷- تطبیق اعلامیه جهانی حقوق بشر .

و من الله المستوفیق

وحدت تاملی آیم و راه حل تضاد های مشخص چیست ؟ هر نقاد واقعی فقط میتواند یک راه حل خودش را داشته باشد .  
 کلیه تضاد های مختلف اجتماعی را می توان به دو قسمت ؛ تضاد های اصلی و فرعی تقسیم نمود . تضاد های فرعی که تضاد های درون خلقی و نیرو های مردمی است از قبیل تضاد های قومی ؛ لسانی ؛ مذهبی ؛ ملی و . . . اغلب راه حل مسالمت آمیز دارند و برای بوجود آوردن وحدت درون خلقی باید این تضاد ها از راه مسالمت آمیز و کار توضحی و آگاهی بخش حل گردد ؟ هر نوع انحراف از این راه یعنی دامن زدن تضاد ها و یا جستجوی راه حل

## آیا وحدت

### ضرورت اجتماعی و خواست مردم است ؟

فانده تحت عنوان ( آیا وحدت ضرورت اجتماعی و سیاسی مردم است ) از طرف م . م . . . . . یادآورده با عنوان « وحدت و همبستگی » به اجتناب نرسانده ؛ طور که آنرا فرستاده اند به دستنویس پیورده میشود ؛ اما در روز چهارم و پنجم آن هیچ گونه تیرگی نداشته آنرا متعلق به نویسنده و تفاوت خوانندگان بیشتر میداند .

واقعیت محسوس و غیر قابل تردید و انکار است که مردم همگی خواهان وحدت بوده و هیچ نیروی سیاسی نیز با وحدت مخالفت علنی نداشته حد اقل در تهوری آنرا پذیرفته اند . در شرایط کنونی این مساله به حیث یک ضرورت اجتناب ناپذیر اجتماعی در آمده که باید در جهت تحقق آن گام های سریع و ملی برداشته شود ؛ وقتی سخن از وحدت به میان می آید ؛ خود بخود باید مشخص شود ؛ که چه تضاد ها وجود دارند تا با حل آن ها به



# کنفرانس ولایتی بخشان سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان برگزار گردید

کنفرانس ولایتی بخشان سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان به تاریخ ۲۰ و ۲۱ سرطان سال روان در مقر کمیته ولایتی بخشان ۱۰ ز ۱۰ قلم شهر فیض آباد برگزار گردید. کار کنفرانس که به اشتراک محتیم محبوب الله کوشانی رئیس س ۱۰ ز ۱۰ و محتیم خواجه الف حکیم عضو دفتر سیاسی و رئیس کمیسیون تشکیلات مرکزی س ۱۰ ز ۱۰ برگزار شده بود، با بیانیه افتتاحیه، همنودی محتیم محبوب

الله کوشانی آغاز و مطابق آجندای تصویب شده به کار خود ادامه داد، دو جریان کار کنفرانس گزارش کمیته ولایتی و گزارش کمیسیون نظارت هرسوسه قرائت گردید. کار کنفرانس به مد از شوروی به بحث نفاذ نه در فضای حسن نیت و یکپارچگی به موحدت بیشتر از پیش تشکیلاتی تا نهد بعمل آورده بسا صدور قطعنامه بکار خود پایان بخشید.

# تجلیل از بیست و سومین سالگرد تأسیس سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان

فصلا صحبت نموده و اشتراک کنندگان محفل را متوجه وظایف خطیر و پرسرکوبیت شان نمود.

سپس سیف الدین، پرورش رستاقی، نلیخر، اسماعیل، خراسانپور، جهانگل ضمیری و عبد الله در امرز مقالات و اشعارشان را به همین مناسبت قرائت نمودند. محفل ساعت ۳:۳۰ بعد از ظهر همان روز خاتمه یافت.

به تاریخ ۲۲ اسد سال جاری محفل به مناسبت بزرگداشت از بیست و سومین سالگرد تأسیس مرکزی س ۱۰ ز ۱۰ در دفتر کمیته مرکزی س ۱۰ ز ۱۰ برگزار گردید.

در آغاز محتیم محبوب الله ((کوشانی)) رئیس سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان پیرومون تاریخچه، مبارزات، اهداف سازمان

کود تا گرایان، دیده شد که وضع نا به سامان اقتصادی موجودیت بحران در سیستم حکومت عالمی نیست که مردم آزادی را وطنیت را و عدم خفقان بر گوی عقیده و بیان را فدای آن کنند. رهبران کودتا بیهوده بند داشته بودند، مردم شوروی دموکراسی موجود را بسیار به ساده گس نادیده خواهند گرفت و بار دیگر وعده های ویتن های انباشته از مواد غذایی و اختمه مورد نیاز در نظر آنان گرامی تر از آزادی خواهد شد.

سیاست خارجی شوروی با وجود آنکه دست جهان گستاخ امریکا و متحدان را در سراسر دنیا باز گذاشت و آرزوی آقای بر جهان را برای امریکا واقعی تر و دست یافتنی تر از هر زمان دیگر ساخت و حتی بیم آن مهورد که وضع فلسطین نیز در گداز پینعمالده ظالمانه به سود اسرائیل هدایت شود، اما اینک هراس یک تقابل خطرناک - هستوی که جهان را در پرتگاه - خونخاکی قرار داده بود از میان رفت و بشریت از بیم برآدی که در ارض در آتش جنگ هستوی که برنده این نیز نخواهد داشت دیگر بر خود نیلرزد. هر چند هراس از وسعت قلمرو دخالت امریکا که جلوگیری از گسترش نفوذ کشورهای آزاد و از بند رسته جهان سوم را دنبال میکند روز افزون است.

هر چند این پورش پس پاسخ بخاند که آیا شوروی گریاچگی که با دست ناچی نیرو بندی، چون یلتسن از هجوم کودتا نجات یابد، توان قایله به آزندی هاس، استعماری عربی را خواهد یافت؟ و آیا شوروی به یک دست دوم در تطبیق سیاست های جهانی امریکا تبدیل نخواهد شد؟ و آیا بعد از این در گوشه های برخاصه جغرافیای ارضی انسان یعنی زمین، ما شاهد تحمیل راه حل های استعماری بر کشورهای دیگر نخواهیم بود؟ راه حل های که فقط با منافع ایبر قدرت تازه دو فاتح امریکا مطابقت داشته باشد، و نه با منافع ملل اسپر و منافع جنبش های در حال نبرد، املابوجود این، ضرورت بازگشت به شرایط حاکمیت راتوران، کمونیستی، نه با طرح این پرسشها و نه با توجه به سایر مجهولات از این دست توجیه شدن نیست.

مردم عذاب کشیده افغانستان آرزو دارند شخصیت های پرازنده و مستقل جامعه شوروی: آقای میخائیل سرکوبوچ گریاچف رئیس جمهور شوروی و آقای بوریس نیکلا یوچ پدتن رئیس جمهور شوروی فد راتن روی در روند حل سیاسی معضله افغانستان نقش جدی سازند و خود شان را با تحریک بیشتر ایاه خواهند کرد و در راه خم چنه داخل در افغانستان و ایجاد حکومت جمهوری پرگوازی انتخاباتی آزاد، سراسری، همی و مستقیم کما نظارت و حضور ملل متحد و از یاد نهدی و سهم آن موسسه جهانی، شرایط خارجی ایجاد حاکمیت ملی مستقل و نا وابسته را در کشور ما میسر

# کودتا در شوروی - انگیزه ها و نتایج

به تاریخ (۱۹) اگست (۱۹۹۱) آزاد س تاس خبر برکناری میخائیل گریاچف رئیس جمهور شوروی و به قدرت رسیدن کمیته حالت اضطرار را تحت ریاست یانایف معاون رئیس جمهور به جهان اطلاع داد. اعلامیه کودتا بنهاد گرایان کمونیست همچنانکه در چنین موارد معمول بوده است از رئیس جمهور را بهانه برکناری و دانست.

کمیته دولتی حالت فوق العاده که متشکل از سولان دست یکم قوای صلح اتحاد شوروی و چند چهره برجسته حزبی و دولتی بود، هر برخی نقاط شوروی حالت اضطرار را برقرار ساخت و اقداماتی رویدست گرفته شد که همه و همه نشان دهنده یک تغییر عمیق و بازگشت کلی به سوی دیکتاتوری تک حزبی و جلوگیری از روند پیش تاز دموکراسی و آزادی بود و باز هم سایه غم امپراتوری استالینی و برتری را در خاطره ها زنده میکرد.

اما خلاص انتظار کودتا گران که خواب های خوش به او زنگته در ایط گذشته را به تصور داشته سراسر شوروی به ویژه جمهوری فد راتن روی سه را به نبرد میبرد. مخالفت و اعتراض و تمام در برابر کمونیست های کهنکار قرار گرفت. پرازنده ترین چهره و سیاسی این املام که به نام مقاومت و مخالفت علیه ابراد بی سوولیت و ماجراجو که خلاف احکام قانون اساسی حکومت را غصب نموده بودند، با مداخلت و مداخلت کم نظیر اعلام یافت، بوریس نیکلا یوچ پلتسن رئیس جمهور منتخب شوروی امداد را بر سر برد. او بود که در اسطاعت حرکت کرده تاریخ شوروی که با دست گریاچف در سیر دموکراسی و آزادی جامعه از گفتگوی استبداد حکومت تک طرف

به هند، برانگیخت و در سالهای بعد نیز قدم به قدم تا هر آنجا که سیاست های گریاچف شمر میداد، در جهت مخالف نیز روان عقب گرایشی و تعصب کمونیستی را تحریک میکرد، اما با وجود این اساسی ترین انگیزه اقدام به کودتا را، چند مورد خاص تریع به خشد، تا زمان و دقایق آن نیز همین گردید. با توجه به اینکه مدتی قبل در جمهوری فد راتن روی سه فعالیت رسمی حزب کمونیست در دقتا تری و ادارات منع قرار داده شده بود، کمونیست های که نه کار حزب کمونیست که در مسیر تحولات سریع در شوروی راه خود را گم کرده بودند، به سختی تکان خوردند. اقدامات بعدی در شوروی که محدودیت فعالیت حزب کمونیست را هشار میداد و سراسر کشور نیز میسبب است از آن تا بحیثیت نامید انگیزه موثر دیگر است که کودتا را در ذهن قشر محافظه کار شوروی تر جلوه داد.

اما تاریخی که برای امضای پیمان اتحاد میان جمهوری ها تعیین گردید، مایلین کودتا را در نهمین روز ۱۹ اگست تا گزیر ساخت چرا که در تاریخ بیست یعنی روز بعد پیمان اتحاد به امضا می رسید و گریاچف به یکی از بهترین دست آورد های سیاست بازسازی دست میسافت. کودتا جهان به وضع آشفته و نا به سامان سیاسی اقتصادی در شوروی استاد ورزیده، سیاست خارجی شوروی را به ویژه در برابر غرب اسباب سرفراز گدگی شوروی دانسته، در اعلامیه های خویش صراحت دادند، که تکدی از غرب ما را نجات نخواهد داد. کودتا جهان عدتا به نظرات اعضای حزب کمونیست هوادار خویش اکتفا ورزیده به موج نوبن عکسگر جامعه بی اعتنا باقی ماندند، در غیر آن به چنین اقدام نهایستی دست میزدند. چرا که ثمرات این اقدام برای حزب کمونیست شوروی که

به دست اعضای بلند مرتبه حزبی و دولتی فراهم آمد، هرگز به این زودی و ساده گی از جانب مخالفان حزب کمونیست میسر نمیشد. آنها یعنی کمونیست های بنیاد گرای حزب کمونیست شوروی به آنچه سیاست بازسازی و دموکراتیک گریاچف به مردم داده بود، توجه نکردند. آنها نتوانستند درک کنند که:

در شرایط علنی و قضای باز در شوروی تحت رهبری گریاچف سیستم تک حزبی و دکتا تری خشم آگین گروهی پرچیده شد؟ احزاب نوین با برنامه های جدید در عرصه مبارزات سیاسی و اجتماعی قد کشیدند؟ مطبوعات شوروی از چنگال تمهد وانحصار و کلیشه بدر شد؟ سکور خصوصی در عرصه فعالیت اقتصادی جایبه بازگردد؟ سیاست توسعه طلبی و سیمطوه جویی امپراتوری نشانه کمونیستی جلو زده شد و داشتن عقاید مذهبی و حتی مخالف دگر گناه به حساب نیامد. همچنان در کشور های هیواه خواه و دقتار نیز این روند تحولات تا شهرات معین بر جهاناد:

د آلمان به هم پیوست، چکسلواکیا بخار پراگ را خوش آمد گو یان آغوش گشود. هنگری، رومانیا و ۰۰۰ کشور های اروپای شرقی دگرگونی دموکراتیک یافتند و هر دو بین به اتحاد دوباره دست یافت. در اتحاد شوروی آفتاب آزادی و دموکراسی روزتا روز تریک خانه های دکتاتوری و تک حزبی را روشن ساخت و روزه های امید را در برابر چشم های انسان شوروی میگشود. در چه امید کی تا شهر و زرفای پذیرش آن را کودتا گران به محاصره نگرفته بودند. ۲۰ سال به مد در پایان آن ده سکوت و خفقان و استبداد مردم شوروی فضی نفس ادا را حس کرده بودند و برخلاف پند ادا



# فرهنگ



## یادی از بسمل و نگاشتی بر غزله

نویسنده: پرتو نادری

استاد العالم به حواله  
از دایرة المعارف آریانا جزیره  
سیزدهم منویسند که:  
( ( ابیاتی از شعری او سرزبان -  
دری در دست است که مختصات و  
میزان سبک هندی به صورت واضح  
در آنها مشهود میباشد. مخصوصا  
در اشعار و قصاید امیر خسرو بلخی  
د هلوی و خواجہ حافظ شیرازی اصل  
و اساس سبک هندی پیدا است (۳)  
مگر ملک الشعراء بهار نظر دیگری  
در زمینه دارد که او منویسند که:  
( ( از غزلیات جاسی با آن همه  
طول و تفصیل نه به حالت اجتماعی  
و سیاسی معاصر او میتوان پی برد  
و نه به حالات اجتماعی و معتقدات  
فلسفی و عرفانی شخصی او؛ زیرا  
طوری اشعار منور با پیوند به تخلیلات  
عمری و علاقت به مضامین متداوله  
شاعرانه است که جای اظهار فکر و  
عقیده و شجاعت ادبی و صراحت  
گفتار برایش باقی نماند و همین

عمر استاد محمد انور بسمل  
با مکتب هندی و به گونه خاص  
با سبک ابوالمعانی بیدل پیوند  
مفهوم و استواری دارد. این  
ساله ما را بر آن مبادرت تا پیش از  
آن که چیزهای در رابطه با شعر  
و زده کی استاد بسمل بگویم؛  
چیزهای نیز گفته آیم در رابطه  
با چگونه کی پیدا این مکتب هندی  
و گسترش آن در یک جغرافیای وسیع  
فرهنگی.

در تاریخ کشور ما، این نکته  
کامل روشن است که سلطان بزرگ  
غزیه - سلطان محمود غزنوی که  
به گفته استاد عبدالحی حبیبی  
او را عیناً کشور ادب نیز با  
تا مه (۱) با فکر کهنهای -  
پهروز زندانه، خوشبختی کشور پهناور  
هندوستان نه تنها فروغ جاودانه  
اسلام را به آن سرزمین برد؛ بل  
نخستین تخته های بالنده ادب  
پارسی دری نیز در همان اوایل  
قرن پنجم هجری به آن کشور برده  
شده است. از دردم آمیزی خصوصاً  
صیغهای فرهنگی و ادبی کشور هند  
و ویژه گهای محیطی و زبانی آن  
سرزمین با این (قند پارسی که به  
بنگاله برده شده بود) مکتب تازه  
در ادب پارسی در پی نام مکتب  
هند پیدا آمد که بعد ها این  
مکتب در دوران شاهان مغولی  
هند بر او جهای بلندی از تکامل و  
زیبایی دست یافت.

و اما فایده یاد دهنی است  
که پژوهشگران ما را در رابطه با  
چگونگی پیدا این مکتب و اینکه  
چی کسی یا کسانی در شمار  
نخستین بنیانگذاران این مکتب  
می آیند؛ دیدگاه های همگون و  
یک دست وجود ندارد.

محمد حیدر ژهل منویسند:  
وسبک هندی ابتدا در زمان تیموریان  
هرات در افغانستان بنا یافت.  
چه سلطان حسین باقر او وزیرش -  
امیر علیشیر که متایل به تصوف و  
غزل عرفانی بودند و در این راه -  
اساساتی گذاشتند. بعد استادان  
بزرگی چون صائب، کلم و بیدل  
به وجود آمدند که این مکتب را به  
قام بلندی رسانیدند (۲)  
هیچنان بتاثر باور داشت او  
نخستین شاعری که میزبان این سبک  
در اشعارش دیده میشود سمود -  
سمد سلطان است که او برخی از  
نازکیهای ابر شعر خود افزود  
و یگان مدعا مثل و حسن تحلیل از  
صنایع شعری را در شعر خود  
وارد ساخت.

اصول، یعنی علاقه شاعر به یافتن  
ضمون نو و تدارک قافیه و توجه به  
صنعت و هنر نمایی موجب پیدایش  
سبک پیچیده ( ( هندی )) گردید  
این شیوه از هرات توسط جاسی و  
بابا فغانی به دهلی، دکن و  
افغان سرایت کرد ( ( ۴ ) )

آن چه را که میتوان از گفته  
های بالا نتیجه گرفت این است که  
هیچ مکتب هنری و ادبی نمیتواند  
پیدا آید؛ مگر آن که ریشه ها و -  
نطفه های در گذشته داشته باشد.  
بدون شک مکتب هندی در -  
شعر دری نیز فی الواقع به همینگونه  
پیدا آمده است. این مکتب در  
دوران شاهان مغولی چنانی که  
گفته شد در اوج از شکوفایی خود  
قرار داشت و بیدل که خود در  
تاریخ ادب پارسی دری حادثه -  
شگفتی انگیز و کنش پذیر است، آنرا  
به چنان اوجی از تکامل و زیبایی  
رسانید که دیگر شعرا و چون کوه  
بزرگی با کوتلهای فراوانش در پهنه  
تاریخ ادب پارسی دری ایستاده  
است که تا هنوز چکاد های آفتابی  
وی پر از ابهام و رنگ رنگ آن برای  
ما تسخیر ناپذیر میباشد.

جایگاه بیدل در مکتب هند  
چنان بزرگ و پررخش است که -  
میتوان تمامی ویژگیهای ابداعی مکتب  
هند را به گونه روشن در آثار او  
یافت. از همینجاست که در تاریخ  
ادب پارسی دری گذشته از دوره  
مکتب هند ( ( میتوان از دوره -  
بیدل گزایی یا عصر بیدل نیز یاد -  
آوری کرد.

چنانچه قرن ۱۷ تا نیمه قرن  
۱۸ را میتوان ادامه ( ( مکتب هندی ) )  
گفت که این دوره با شرایط خاص -  
سیاسی و اقتصادی و با رواج -  
تصوف و شعر صوفیانه مشخص میگردد  
همینگونه از نیمه قرن ( ۱۸ )  
( شکل دولت درانی ) تا نیمه  
قرن ۱۹ ( قیام ملی سال ۱۸۴۱ )  
علمتجاوزان برتانوی ( دوره -  
بیدل گزاییست که در زمینه رواج -  
مکتب هندی و تصوف، به اندیشه -  
های عرفانی بیدل توجه بیشتری  
شده است و در حلقه های ادبی -  
اشعار بیدل شرح و تحلیل میشده  
و شعرا به پیروی از غزلهای عرفانی  
ارضا ( بنگاله ) ( ۵ )  
و اما نباید ناگفته گذاشت  
که بسیاری از پیروان بیدل تنها  
شکل و اسلوب و تکنیک بیدل و  
تصوف او را تقلید کرده اند و از  
اندیشه های فلسفی، اجتماعی و  
سیاسی او کثیر بهره برده اند و یا  
شاید هم نتوانستند که بهره ببرند  
ان های که با آثار بیدل آشنایی  
و بلدیت دارند و در آنها به تمیق  
و تفکر پرداخته اند. نیک میداند  
آثار گران ارج این شاعر عالمقام  
بیشتر بر پایه های فلسفی، اجتماعی  
و سیاسی استوار است و تصوف جز  
آنرا تشکیل میدهد. جهان نگری  
بیدل به لطف وسیع از نور میباید  
که اگر بتوان از منشور تفکر راننده  
گذر داد، چنان رنگهای دلپذیری  
را میتوان بر صفحه ادراک به  
دست آورد که تصوف یکی از آن رنگها  
خواهد بود نه کلیت آن رنگها.

ولی با آن هم پیروان بیدل  
در ادبیات وطن عزیز ما از مقام  
برجسته و پرارجی برخوردار اند که  
از آن مایه یکی هم استاد محمد  
انور بسمل است که با شخصیت  
چند بعدی خوش چون ستاره فو -  
ضخانی در آسمان تاریخ و ادب  
کشور ما مبدرخشد.

او در تاریخ معاصر کشور ما  
جایگاه بلند و احترام برانگیزی  
دارد. او یکی از علم به دوشان -  
مشروطیت اول بود.

در زمستان سال ( ۱۹۰۹ م )  
آن گاهی که آن صاعقه شوم و مرگبار  
بر نهاد تاریخ جوانه زده، مشروطیت  
اول فرود آمد و عمال امیر حبیبالله  
( استاد محمد عظیم خان کارگذاشتی  
فایزیکه، حری و ملاضاج الدین خان  
جلال آبادی معلم شهزاده محمد -  
کبیر خان ) که در حزب ( جمعیت  
سری ملی ) رخنه کرده بودند، آنان  
جایی که میشناختند فهرستی از تمام  
اعضای حزب تهیه کردند و اینرا  
در جلال آباد به امیر تقدیم  
نمودند.

امیر با آن که گفته بود که ( من  
تمام طوهار تا نویسم ملا مناج الدین  
را نخواهم دید و در آتش انداخته  
عالی بریاد میروم )؛ ولی با آن هم  
مورخ فرزانه و عالمقام کشور استاد  
غبارنامه های ( ۴۵ ) نفر از آن -  
پنجمه صفحه ( ۱۰ )

## رویدادها و تاریخ

عرس بیدل:  
تجلیل از دوسد و هفتاد مین  
سال وفات ابوالمعانی مهرزا -  
عبدالقادر ( رح ) به تاریخ ۲۳ -  
۵ ر ۷۰ در منزل بیدل شناس -  
معروف کشور محترم محمد عبد الحمید  
( ( اسیر )) مشهور به ( قندیان )  
صورت گرفت. در این محفل عدیه  
از شعرا، نویسندگان و دستداران  
حضرت بیدل ( رح ) شرکت داشتند  
محفل با معرفی مختصر ابوالمعانی  
بیدل ( رح ) توسط شاعر شیرین  
کلام کشور محترم حیدری وجودی آغاز  
یافت. متعاقباً شاعران اشعار شانرا  
که به همین مناسبت سروده بودند  
به خوانش گرفتند. محفل با آن همه  
سرایی و خوانش اشعار حضرت  
بیدل توسط عدیه از هنرفرندان  
فرجام یافت.

به مناسبت استرداد استقلال  
کشور بعد از ظهر یکشنبه ۲۷ -  
جوزای سال روان محفل شعر -  
خوانی پی از سوی انجمن  
نویسندگان افغانستان در مقر  
آن انجمن به راه انداخته شد.  
درین محفل عدیه از شعرا  
نویسندگان و فرهنگیان نخبه -  
کدور اشتراک ورزیده بودند.

محفل با ترائت قدسه -  
گونهی در رابطه با استرداد -  
استقلال افغانستان توسط محترم  
استاد واصف باختری شاعر توانای  
کشور آغاز گردید و بعداً جمعی  
از شاعرانیکه در محفل حضور  
داشتند اشعاری را که بدین  
ارتباط سروده بودند به خوانش  
گرفتند.

در ختم محفل عدیه از اشتراک  
کنندگان سؤالاتی را پیرامون  
اشعار حامد، وزن شعری  
اوزان نیهای، فنون عروضی در  
شعر فارسی دری و غیره مطرح  
ساختند که از طرف عدیه پاسخ  
حامد و محترم واصف باختری  
توضیحات فعلی و عالمی به ارائه  
میشد، و قناعت پرسشگران را فراهم  
میساخت.  
محفل با صرف عصریه که از  
جانب کانون نویسندگان جوان  
تهیه شده بود خاتمه یافت.  
در این محفل عدیه از شاعران  
نویسندگان و پژوهشگران عرصه -  
ادبیات و فرهنگ اشتراک ورزیده  
بودند.

## گرمدرسی یک دو قدم در گذر از خود

چون آب روان بر مگذر بنخبر از خود  
کز هر چه گذشته نگذشتی مگر از خود  
در بارگه عشق نه روی نه قبولیست  
ای تحفه کش هیچ تو خود را بهر از خود  
چشمی بکشا منشا پرواز همین است  
چون بیضه شکستی دم دست بال و پر از خود  
سهل است گذشتن ز هوسهای دوسالم  
گرمرد رهی یکدو قدم در گذر از خود  
ای موج کرا حسان طلب در نظر تست  
در وصل گهر هم نکشا پی کمر از خود  
ایسینه شدن چیست در این محفل جرت  
هنسگانه تراشیدن عیب و هنر از خود  
در خلق کسرا نصاب شود ایسینه دارت  
ببیدل چو خودت کس نباید پتراز خود



# چکامه برای آفتاب

تا خیال از شب تهای من بر شکفت  
خوشه خورشید از خرگاه خاکستر شکفت  
دامن رنگین کمان یاد بودت شسته شد  
در میان چشم من گلبرگهای تر شکفت  
نقش پندار تو از آغوشت روزن سر کشید  
سایه تصویر تو در آستان در شکفت  
خاکدان خاطر خورشید گاه عشق بند  
در دم فصل بشارت های جانپور شکفت  
اندک افشاندیم، خیال آفتاب خنده زد  
یک گل سرخ از هزاران تخمه اختر شکفت  
فصل فصل از چشمهایت زده باران چکید  
باغ باغ از سینه من غنچه باور شکفت  
در بهار باورت با باد و باران خو گرفت  
تا گل زخم دلم از شاخه خنجر شکفت  
چتر عشق از چهجه سبز چکامه های یاد  
باز پر شد، خوشه سرخ غزل پر پر شکفت  
در نگاهم جلوه نور امیدت رقم کرد  
زنده گی در باغ چشمان تو زیباتر شکفت  
با غزل در دیده گایت عطر روح دست شست  
پیکم چون شاخه آرام نیلوفر شکفت  
چرخ در چشمان من چرخید چون چتر امید  
در خیال آفتاب زنده گی گستر شکفت  
روزن پرواز در پندار من بیدار گشت  
بر سکوت خانه شمع هزاران پر شکفت  
ای روان رود ای آهنگه داؤد ای سرود  
از تو در تدیس شمع روح خنجر شکفت  
موسم عطر نفسهایت سخن را تازه کرد  
تا که ((حادث)) را هوای آفتاب در سر شکفت  
از تو لبریز بلام، دامن سبزینم ام  
از تو بر لبهای من فریاد این کشور شکفت  
کشوری کز شانه اش خورشید پرچم بر کشید  
میهنی کز سینه اش آینه خاور شکفت  
سر زمینی کز سلامش مرغ شب بد رود گشت  
((نوبهاری)) کز سرودش قامت آذر شکفت  
چشمهای کز چشماش سخن روانی پرورد  
سوزجه بی کز سینه اش یک آسمان کوهر شکفت  
جنگلی کز هر درختش نوبهاری تازه شد  
بیشه بی کز هر کارش روح شیر تر شکفت  
آسمان در آستانش آفتاب آورد و صبح  
از گذرگاه کربانانش چو شهر زر شکفت  
بر لب دایره پوانه اش هم سبزه فریاد رس  
بر لب درو پشماش لاله لا کز شکفت  
مرد بود و مرگ را در خون میدان غسل داد  
جان بیمارانش کجا از گوشه بستر شکفت  
طفل طفلش خارهای خیال سرخ گشت  
مرد سردش در نگاه قرن چون خنجر شکفت  
هر نفس کز سینه پلک جوانش پر کشید  
چون نسیم فصل آزادی بوم و بر شکفت  
در ره هور امیرا آنچنان نگهبان گشت  
کز طنابش زخمها در گوشه های کر شکفت  
حرف قرنی با زبان زخم من فریاد شد  
شمر شمعی از کلهی سخن این شهر شکفت  
آنکه آنکه آفتاب دیگری قد میکند  
اینها اینک از دل من زده دیگر شکفت  
کابل - دشت برچی  
عبدالصمیم ((حادث))

بسی در رنگ  
تابوت می سازد  
تابوت ساز خیابان  
تابوت ساز هر روز  
لبخندی تلخی بر لب دارد  
قامت مردان  
اندازه تابوتی، تابوت ساز است  
و فرمانها  
رونق بازار تابوت  
من و تو سنگیم  
بسی تفاوت  
از کنار تابوتها  
میگذریم  
تفل بر دروازه های شهر  
فرود کوبیده اند  
ند به ها در زیر دیوارها  
میپوشند  
آزادی  
در چهار فصل  
تابوت را برد و بر میکشد  
((مومن))

## از میهن از آزادی

دوتن  
دو شاخه است  
از یک جنگل  
که بر خاک و در خون فرو غلتیده اند  
کیوان سیاه با خون  
میچنگد  
قلب من  
در ساقه های نورس گندم  
میلر زد  
دوتن  
در چشمان هم مینگرند  
خون از لای پنجه ها سخنان  
فرو میچکد  
لبخندی بر لب  
آرام - آرام چیزی میخوانند  
از میهن  
از آزادی  
مومن

## دبایزید روینان عرفانی او فلسفی خیره

نویسنده فضل کریم وردک

وزیرستان په گانی کیم کی اوسیدل  
په ( ۱۹۳۱ هـ - ۱۹۲۴ م ) کال د  
پنجاب په جالپند هرکي وزید  
د مور نهی بی بی آمنه یا ایند  
و چی د حاجی ابوبکر لور و  
مولانا عبد القدوس قاسمی چی  
په خیرالهیان بی هسله سیزه -  
کیلی دده دبایزید روینان په باب  
عقیده لری چی : دبایزید انصاری  
د وحدت الوجود د دلی په صوفیه  
روکی یو صوفی حسابیدای دی .  
- داسماطیه فرقی مومطس  
نبی نبانی د هغه په آثارو کی  
موجودی دی .  
هداراز مولانا عبد القدوس

په دې وختو کی حالنا په کی  
(( دبایزید روینان عرفانی او  
فلسفی خیره )) ترهوان لاندی  
یو ارزښتناک علمي او فلسفی کتاب  
د افغانستان د مطبوعاتی اکادمي له خوا  
خپور شوی دی .  
په دې تحقیقی کتاب کی چی  
د هیواد د تکره لیکوال او محقق  
محتیم اکبر کرکړ په همت ارزښتناک لیک  
او خپول شوی د دبایزید روینان د  
عرفانی فلسفی او علمی ژوند په باب  
هر اړخیزې تحقیقې شوی دی .  
دبایزید د قاضی عبداللوارید  
زوی دی چی پلار او نیکه یی د -

قاسمی د دبایزید روینان مذهبی  
افکار ترهوان لاندی مقاله کی لیکي :  
( ۰۰۰ د لوی روحانی طاقت -  
خینتن و ۰ د ده د اقوالو شرعی  
توجه په محضه مخه رنگه کی کیدی  
شوه . خوبها هم د ( همه اوست )  
( ذکر خفی ) دکاملت دعوا او  
خلقو ته د اتباع دعوت اود سلیع  
سرود ) دده د مسلک هغه  
اجزاه ده چی د هغو په وجه د  
په پایا او داخوند د روزه -  
صاحب په شان عالمان او مشایخ د  
هغه په مخالفت کی حق په جانب  
وو .

پروفسور سیال کاکړ دبایزید  
روینان په باب وایی :  
( دغه پیاوړی شخصیت د خپل  
عصر یو قوی ترجمان او زموږ د ملیت  
پر آسمان باندی د یوه مخلاند -  
ستوری حیثیت لری . مو ز د خپلی  
تولنی دغه حقیقی ترجمان د صوفیانو  
او مذهبی افکار و خینتن ، د جنکی  
د کر غیبتی مبارز د ادب د میدان -  
منلی لیکوال او د ملی شمعور خاوند  
سری و .

استاد قیام الدین خادم د -  
دبایزید روینان مبارزی او غیر محسکه  
په دی د لول توجه کوی : (( دده هقا -  
ناتو د قیام خیره خو محسکه تیک ده  
چی پښتانه له پخوا مخه بهاترنه  
پوری قبول اکثره دهقانان او -  
مالداران دی . د نن ورگی په  
تخمین افغانان په سلوکي پنجه -  
نوی دهقانان یعنی واره مالکین دی  
ملک ، فیوادال او تاجر داسی چی  
انحصارات هم وکولی شی پانده وو .  
یادیر کم وو چی په نعت حسابی زی  
نوی چی په دبایزید طبع ا لرحه بی  
ملت د ریدلو خایجا به داسکت  
دهقان و ۰۰۰ ))

کله چی د دبایزید روینان سره  
د وخت د یوه روینانفکره او مستعد -  
انسان په توگه مخامخ کیږو هغه په  
لومړی گام کی داسی څوک وینو چی  
د لور و اید پالونو د لرلو په خاطر په  
تولو کو چنیو او تیتو بارکو پیسی زدی  
او تری پورته خیزی . کیدی ایسی  
هغه تلغه د لول تیرید نو او گد شتونو  
د اوس ورکری وی چی ربالنوع ته  
د بخان رسولو په خاطر په کس  
( د بخانی ) ربالنوع فکر پیدا -  
شوی وی .

دبایزید په خپل فکری سفر کی  
د واحد ذات سره د وصال په نیت  
سفر پیل کوی هلته کله په جسر  
وای او بیاروته الهام کیږی چی ورو  
او په زړه کی بی وایی او بیاروته  
غیبی آواز کیږی چیده خفی ذکر  
مشغول شه .

دبایزید د سیمو سلوک په پرا -  
وونوکی الهام و آوازونه اوری چی  
ذات باری تعالی خرنکه پیژنی !  
نوموړی خواب وایی : (( په

هر طرف کی چی گویم د خپلی هستی  
د زړه په سترگو تا وینم او له مخه چی  
اوم سدا آواز اوم او هر مخه چی شته  
په دواړو تری یوکی ستاله و جوده بی  
گم . ))

له یوولسو کلو وروسته چی  
دبایزید روینان د وحدت مقام ته  
رسیدی او حق تعالی ورته کشف  
کیږی له حضرت عزت نه ورته آواز کیږی

ملیج دموکراسی

د یوګرې برای خود بیاورند. ما تجارب و روائی از اجتماعات غیر دموکراتیک داریم که اعتراضات شدید و متعلق را متوجه آن میدارد و پراشکاراست که اجتماعات غیر دموکراتیک تنها به طور نسبی کار داده ولی از نقطه نظر اهالی آن فوق العاده بد و زشت ثابت شده است، ولی چه آنکه کار داده وجه آنکه زشت بوده همه آنها یک چیز را به طور وجه مشترک داشته اند که کم و زیاد حکمرانان آنها - پادشاهان، ارباب مذاهب نجیب، زمینداران، تجار سرمایه داران، مأمورین، مردمی را که بالای آن حکم رانده اند محل است شمار قرار داده اند و چون کلمه (استثمار) یا بکار میسر هم از آن به سادگی نیست که کم و زیاد حکم روائی خود را به حفظ نفع و مقاصد شخصی متوجه ساخته اند تا منافع و مصالح اجتماع و مردم - و این یک اعتراض مهلك است که بر اجتماعات غیر دموکراتیک متوجه میشود و تصور میکنم که در این حکم همه موافقه نظر دارند چه ارباب نظر کمونیستی و چه غالب پادشاهان نظام دموکراسی غیبی - اگر شما هم با این نتیجه موافقه داشته باشید - به دو نتیجه د یوګرېز سوق داده میشود.

نخست آنست که اگر مردم میخواهند که به خوبی به ایشان حکومت شود به این مفهوم که حکومت به صالح عام دور بخورد باید حتما راهی پیدا کنند که خودشان این کار را بکنند زیرا که هیچکس دیگر این کار را برایشان نخواهد کرد - به یک کلمه میخواهم بگویم که هیچ تمویضی برای حکومت مردم بر خود وجود ندارد، زیرا که حکومت به واسطه کسی دیگر همواره سرانجام به حکومت برای مدافع کسی دیگر تبدیل میشود اگر حکومت را به شخصی واحدی باز بگذاریم یا به طبقه ای آن شخص و آن طبقه همیشه شما را استثمار خواهد کرد - پس هر قدر تحصیل یک نظام کار دهنده که به واسطه آن مردم برخوردار شوند حکومت کنند و به صورت غیر مستقیم مشکل باشد تنها نظام سیاسی قابل تحمل شمرده میشود و باید کمال مطلوب هر اجتماعی قرار گیرد - اکنون که مردم به اندازه کافی از کشف یافته اند که در میبایند که ضایع حقیقی آنها در کجاست اجازه نخواهند داد که علی الدوام به مدافع دیگران بر آنها حکم رانده شود.

دموکراسی جدید:

دومین نتیجه که به قبول آن سوق داده میشود اینست که دموکراسی که ستون فقرات آن تاسیس حکومت به واسطه نمایندگان ملت است چتر فوق العاده و وحشی جدید بسیار شجاعانه و وحشی

شاعران هر قومی که بلاشرف فرهنگ زوایی از خوشن بیگانه - شده اند، در واقع فاتحه برپادی آن قبیله پیش از نبود شان خوانند شده است و به گمان نویسنده آن هجو جا دارد تا جنازه شمرود شافری را با شایسته و غزای شاعران (( در گمانده )) با (( نیک تر و خاطر ناشاد )) به گورستان خود خواهان تسلیم تمام و پیشه شاعری را با (( خنیاگری )) مغالطه تمام مردان ادبیات در هر کسبانی که محکوم به زستن اند اگر برسوی تمسید اند یا در قام خون افشان نه چاه - در اپارتان چهارا. طلاقه غنوده است یا در جاده های کم عرض پوهنتون استاد، مختصر اینکه از عزیزان کلبه ها تا به یاران کاخها همه برای حفظ ریشه های اصیل و جزیره های شریف ناموس - ادبیات رسالت موازی و مساوی دارند تا در زیر طام قیوه کون برپادی از روی پیرانه های خون و خاکستر فریاد هم آهنگ برکشند.

نگارنده ارجند در پایان - حالت از سنگلاخ استفهام دلیرانه عبور میکند و قافیه غده های او - مجهول را به روی موجه های (ا.ب.ت و بدین معنی) بی محابا رها میکند و بارگبار شتم ها در کنار کلکین آفتابی درنگ میکند و پیامد های خطوط فلق را به تنای به هبود ارواح بیمار آمین می گوید ۰۰۰۰

نمی خواهم که به جای ندای عاصی در آرای این هجوم لفظی اقدام دعوی تمام ولی به فرمان عواطف از گویش فرجامین سخن ناگزیر میباشم:

پذیرفتنی است که شعر خون شاعر است و منتقد همسر این خون و هجرتان بی گفته پیدا است که هیچ شاعری خود شمشیر را توضیح نمی دهد و توجیه نمی کند به همین مناسبت فرموده اند:

(المعنی فی بطن الشاعر) این من و تو هستیم که به مثابه خواننده شعر ذرات آنرا در آزمایشگاه ذهن به تجزیه میکنیم و به مذاق خویش خویش تمییز و تاویل میداریم. اگر احیاناً قدرت و نیروی این مأمول و ایمن نیاز را داشته باشیم، با صمیمیت و انهمک جدی معبر و مفسر حقیقی شعر شاعر شویم و حرف حرف آنرا با مدافه و لوبرخا شوکتند حلاجی و تحلیل تمام و خدا نخواست همه بودن شاعر را از روی حماسه و یا تفریش به اثبات برسانیم و اگر لازم شد صلاحیت مجال داد، حتی نامش را از لوح سینه های پرفیض و بر فرور مردم پاک نمایم - کر چه این تلاش از محاللات به مشهور میرود.

اگر سالها بر سر شمشیر و شاعر است پس با ایسته است تا از روزنه ادب طی طریق شود نه از طریق (۰۰۰)

از زندان پلچرخ ولی (کلکانی)

طوبه که خوانندگان محترم آگاهی دارند چیده میهن نامر اندیشه های رسالتند هر فرد - قلم به دست این کشور بود و نیاز تا بکر برانک بر زنجیر آزادی و دموکراسی میباشد - به همین خاطر مطلبی را که به پیرامون شعر جلال برانگیز (جناب که همه روشنگر) نگاشته است و از نویسنده محترم (ولی کلکانی) میباشد به چاپ میورساند - البته نقاط نظر ارائه شده در آن مربوط به نویسنده بوده میهن در آن مورد اظهار نظری ندارد - اینک شما را به خوانش آن دعوت میکنم - (اداره دیهن)

است فرهنگ دوست - از سطور: شهادت است که در این راستا نیز خواهش کسی از موضوع فرهنگ عقب لولیده است و در حالیکه در مجموع، چنین فضیلت رسالت پیش کسوتان و چیز همان دو چندان میگردد و نباید به بهانه تضاد های عظیم از خشم به رقیب مشت بگویم و نگریم که شاخه های تند آهنگ به سوی شن آوری و بالندگی همت بکارند.

چه زیبا میسود که نگارنده ارجند از (( کیر - آمدن های )) شاعر یاد نمیکرد و به بیشتر خوشن را دل شمر بند مغالطه محبوب من ساخت.

(( خنجر )) حالت روانیتیک شاعرانه را که لازمه - تخیل هر شاعر خوب و صادق است - با کج اندیشی و فساد اخلاقی همگون پنداشته است که این کمبود هم رسای تحلیل را از زرفای زوال شخصیت دشوار و نامکن میسازد. ناگفته پیداست که ادبیات بر لبه - نیز چنین (( نقادی ها )) بی پناهی باید و گرنه تردان ترین ها نیز فریادان اند تا به این وادش - قلم فرسایشی نمایم [ ما از این قصه گذشتیم تو نیز حذر کن؟ در حالیکه شاعران پاک بازو - رهروانیکه از شعر زخمی شان خون بر جام خورشید می چکد هر لحظه آماده پاسخ دهی و محاسبه میباشند.

حسب المعامل من هجو آرا به شیوا کلکتیک رقم خورده است و به جای آنکه انتقاد نگاشته شود - ریشه جدل را به بن بست بسته است - دوست ما از اینکه با ستایش و نکوهش که شوکت نگارنده است از یکسو زمینه و گستره رشد فرهنگ و ترویج شاعران و نویسنده گان را مهیا سازد و از سوی هم انبوه - پر زنده کدورتها را تسلی بخشید - که نه مهیا کرد و نه دلی را تسلای بخشید - وی مغایر این نیاز قلم را درشت تر ساییده است - ای کاش که نیکتر می ساید.

برای نگارنده (( خنجر )) با کمال صمیمیت حسالی میدارم که اهل ذوق و مریدان قلم تردید و ابهامی ندارد که هر شعر (غضای حماسی) بر و ز خالت آویزه روح و ذهن شاعر است و گوینده در لحظه آفرینش رخی از گزیده های پیوند پذیر و یکپارچه را از طریق تکلف و روابط دوشی و ذهنی اشیا - باز - آفرینی میکند - هرگاه اثری تا سطح چشمت شعر بلند شود و از بزم ذهنی یکدست برخوردار باشد هیچ - جوجه منتقدی و یا ابرش تقدی نخواهد توانست بازوی شاعر را محکم بگیرد که چرا این مطلب دشمن افکن را در این صرح افکنده ای؟ آخر برادر شاعر چنان موجی خوش سلیقه نیست که بوی شکاف برداشته را با هر چرمی که ذوق آتش خواست وصله زند - لهذا اگر در یک پارچه شعر مصرعی خاطر شاد و یا ناشاد را از زده میسازد چاره بی نیست با شکب عالمانه تن به سکوت داد و خشم و هیجان را فرو خورد - چه شاعر مؤظف نیست تا حرفی را به حرمت من و لفظی را به احترام تو و معنی را به گل روی شخص سیم از شمعش حذف نماید تا نباشد موجبات پریشانی یاران خل وضع را فراهم نکرده باشد - برای آنکه سطور ما را متهم به اظتاب مهمل نسازند و هجرتان کوتاه نباشد تا دور از (( خنجر )) ندانند، افزون میداریم که دوست من به یک کلام به جای (( نقد )) به (( نقد ینه )) پرداخته است.

چه ماتمز و اسفبار خواهد بود اگر شاعری که تمام اش خلی انیری و ارجند است در (( احتمالی های شبانه )) به جای نفوذ و رسوخ روحی در میان اشیا مانند نولوزان؟ (آموزش یکس پرند) چه آهنگی مخفی است؟ این خلسه آرای آرایش خل صفاتیست که با هر جام از پانی افتند و شاعر این تبار - هرگز با قفل خون نمیکرد و برای آموزش آن چنانسی فرصت خیال ندارد و فقط در خشم از ظفل میگردد و در خلوت های شبانه به یاد اجتماع خفته در خون قلموس تدامی اش را تکمیل میکند.

تقدیم به اداره محترم چیده و زین میهن ] حافظ جواب لطف ز نظم تو میچکد حامد چگونه نکتته تواند بران گرفت

در شماره پانزدهم چیده (آزادی) شعر - بلندی از عاصی تحت عنوان (( جناب که همه روشنگر )) آذین یافت و بلافاصله از پی آن صافنامه بر زمین زیر نام (( خنجر کشیدن بروی آینه )) در شماره بیست و هفتم اخبار هفته به چاپ رسید و اکنون من گلو گرفته به نهایت ظنیدگان کوجه های گل آلود، مایل ام تا از ته چاه یا زرفای دنیا زند زخمی آوازی را به صوب قلمستان سرشار از جدل فریاد کنم - آه چه در این سطور تلور میباید نه نقد شعر است و نه هجو نثر (( خنجر )) بل فقط تردید بیست در قبال آهنگ بهره (( خنجر )) بر چکامه خشاگین (( جناب )) این از یکسو و از سوی دیگر القاء ایمن ریزک زوال شخصیت در پاره تند پیچ شعر پر آشوب ما مجولانه ذوق آفرینی نکرد - چه این ذوال - یابی مستلزم کمال درنگ و وفور نجابت میباشد - شعر عاصی عیان ملت است که در کنار درهای خون از عرق کوجه های خلک آلود با زبان کوهنوردان همتهو شبا هنگام زوزه میشود؛ ولی راقم (( خنجر )) باید از کابوس تند مزاجی به برون شود و لاک تنگی جنی را در هم فروکند و بپاک جنت کوتاه و نگاه فروضا که به ججه های خشکیده در دستان بی محابا ادراک خواهد کرد که (( سرهای شوریده هرگز نمی سازند )) و مردانیکه برای پرواز آفریده شده اند هرگز خنیدن را تجربه نخواهند کرد و در امتداد بی پایان این خط آفتاب با افتخار با پست درنگ کرد که چه بسا ستاره گان مغرور و طامشان شوریده و دریا دلان فرهاد خوی در آسمان منظم خطه خون آلود با خلقتیت بد راستین شان سر نوشت شعر اصیل و بالنده ادبیات مانرا تضمین میبایند.

بدون شک قلم و قلمستان بکرات قبض روح شده - است و از خط (( روشنی )) به لیلی تاریکی و بد آنگریزی محکم شد ماتحت ولی لحظه کنشی که برهه تقاضا است از جامعه دوستان طلب بی کند تا واژگان را به شعراء حراج سلیم ندهند و به این انبساط عقده های شخصی یا غیر شخصی بی محاسبه و بی باک کاغذ را سپاه ننمایند و شعر دوستان صبور نقد کیشان فرور را به تعقی و تکاپو نکشاند.

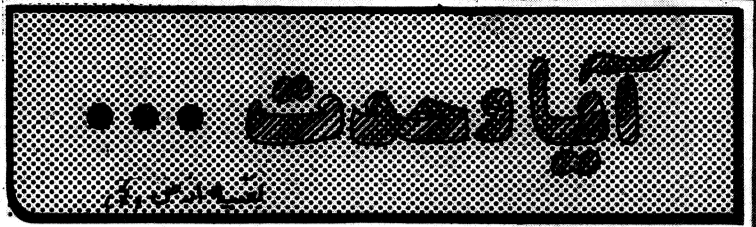
تن (( خنجر )) با وجود کوتاهی بیان خیلی بحث انگیز است و به او هام مشوب خیلی ها رقیب افکن؟

ولی خنجر گوی شعر انبساط شده ما اگر اهل ذوق و پامشتاق شعر و شاعر است چرا سروده (( جناب )) را با ضلقت نقدانه به زند جیر نکشید و تا زبانه - موازین و ضابطه های قبول شده به اعدام محکوم مسفی نکرد؟ در حالیکه برنگارنده بود تا پیش از گلویز - شدن من با پست به خلاصی کاستی ها و ضعف های آن به عنوان یک کل واحد شعری می پرداخت و خیلی دوستانه چون منتقد تیز هوش را بر شمردن (اراجبه) شاعر را خجل میساخت؟ شعر (( جناب )) اگر کالی نداعت حد اقل قصه کوی تیز تلوار ابتدالش را هویدا میکرد و به اثبات می رساند که (( جناب )) شمر نیست و فقط انبار آتشین عقده های است که به شکل شمار های درجه سه خطه آغشته به خون - در آمده؟ ولی هیاهات که نگاه مغرور من رها ناکشته از تجهر از ته سپاه چال عروج اش را حتی (( چندین قیسه )) به اشعار واقعی این سرزمین ویران پیوند میزند.

هر آفتاب و تا آشنا یک به سرود (( خون - شاعر )) شاعر مردم پذیر جولان نماید و جنبه های امروز شاگرد دیوان امیرا مثله بندی کند - حیاسی چنین فقط به استقبال افلاس ذهنی خویشتن فرور - خواهد رفت شاید نگارنده به خوبی انظان نماید که وی منتقد شعر نیست و در خلاصی ممنویات قلمزن -







نظامی، انحراف از اصول قانونمندی جامعه بوده و نتیجه جز آب به آسیاب دشمن انداختن ندارد. به همین ترتیب تضاد اصلی در صورتیکه به تعارض برسد قطعا راه مشخص خود را به طرفی آشتی ناپذیر دارد. هر فرد و نیروی اجتماعی باید بین وحدت و تضاد اصل و فرع نماید که مسلما وحدت نسبت به تضاد اصل بوده و لهذا نباید به تضاد اصالت داده شود؛ زیرا حتی در آخرین تحلیل حل تضاد متعارضه خاطر وحدت است.

آیا وحدت کلیه نیروها امکان پذیر است؟

اگر منظور از وحدت نیروها اشتراک آنان در یک تشکیلات باشد، مسلما جواب منفی است؛ زیرا هر تشکیلات در نهایت جامع مذاق یک طبقه و یا اقشار مختلف اجتماعی بوده و عقاید آنرا تحمل نمینماید. تا وقتی که در واقعیت جامعه چنین تقسیم بندی وجود داشته باشد امکان بوجود آوردن یک تشکیلات واحد وجود ندارد؛ ولی اگر منظور از وحدت گرد هم آید نیروهای سیاسی بر محور آرمانها و خواستهای مشترک باشد، جواب مثبت است. اکثریت قاطع نیروها می توانند روی وجه مشترک در یک تشکیلات وسیع و فراگیر اجتماعی و سیاسی فعالیت نمایند و وجه تضاد شانرا حل نموده و یا اینکه به خاطر اصالت و ضرورت وحدت تضاد شان را سکوت گذاشته و بر موقع لازم و مناسب به حل آنها از طریق صحیح و علمی آن اقدام نمایند.

انحراف (چپ روی و راست روی) در امر وحدت:

در شرایطی که وحدت یک ضرورت مهم اجتماعی است، ممکن است افراد و نیروهای مختلف در این رابطه دچار چپ روی و یا راست روی گردند که هر دو در موضع به انحراف از وحدت منجر میگردد. افراد و نیروهای که وجه تضاد را با دیگران مطلق می سازند، دچار چپ روی شده و در نتیجه به غیر از خود شان با هیچ یک از تشکیلات و نیروی سیاسی و اجتماعی کار مشترک و متحدانه نتوانسته اند و این امر را به هدر داده و در انزوای تشکیلاتی قرار میگیرند. چنین موضع و برخورد آنان را به شمار زنده باد خودم و مرگ بر همه میکشاند. شماری که طی تجارب متعدد عدم صحت خود را در جوامع مختلف و از جمله جامعه خود نشان داده است.

افراد و نیروهای که وحدت شان را با دیگران مطلق ساخته چنین می اندیشند که با هیچ نیروی تضاد ندارند و در عالم واقع وقتی به تضادی برخورد می نمایند برایشان یک چیز غیر مترقبه و غیر قابل تحمل بوده آنها را به نقض وحدت میکشاند و لذا قادر به تأمین وحدت نمی باشند. اگر واقع نگر باشیم و نخواهیم

دچار چپ روی و راست روی شویم باید قبول کنیم که با هیچ نیروی مطلقا وحدت نداریم و یا هیچ نیروی مطلقا تضاد نداریم. اگر مطلقا وحدت داشته باشیم، که در یک تشکیلات هستیم؛ و اگر مطلقا تضاد داشته باشیم دشمن رودر رو هستیم. واقعیت اینست که با هر نیروی به درجاتی وحدت و به درجاتی تضاد داریم. روی وجه وحدت همکاری نموده و وجود تضاد را باید حل نموده و اگر حل پذیر نباشد به خاطر اصالت وحدت نباید روی آن تکیه نمود. در این صورت میتوان وحدت نیروها را در یک تشکیلات راکب بوجود آورد.

وحدت صوری و میخانیکی وحدت عمیق چیست؟

در جامعه نظریه ساختار واقعی آن با نیروهای مختلف دارای ایدئولوژی های مختلف و لویه ظاهری مدعی یک ایدئولوژی باشند طرفی هستیم. یک تعداد از تشکیلات ما هیئت کیفیت حل تضادها را نداشته و هر گاه اقدام به وحدت نیروها نمایند اقدام به وحدت میخانیکی می نمایند طوری که یک تعداد تشکیلات را جمع نموده بدون اینکه بر مبنای اصولی و صلاحیت وحدت دهندگی خود توجه نمایند عجلانه اقدام می نمایند وقتی بخواهند وارد عمل شوند هر نیرو تلاش می ورزد تا منافع تشکیلات را تأمین نماید بدون اینکه الزامات وحدت را در نظر بگیرد، در نتیجه هر جسمی که به خاطر وحدت ایجاد میشود و هر عملی که باید انجام شود خود مبنای تضاد قرار میگیرد و در عمل طی گذشت زمان به اثبات میرسد که قادر به حل تضادها و اقدام علمی متحدانه نمیباشند.

در کشور خود ما شاهد چنین وحدت های میخانیکی و متحد هستیم. وحدت های گوناگون بین نیروهای مهم ایران تحت شعور ایستاد و حزب وحدت و همچنین شاهد دهها وحدت بین نیروهای مهم پاکستان و حتی تشکیلات دولت موقت که همگی در اندک زمانی نتیجه بی جز غیر مقاومت تضاد از خود بروز نداده است. همین قسم وحدت های میخانیکی تحت نام جبهه ملی پدر وطن و وحدت نیروهای چپ دموکراتیک و ... که مانند دیگران نتیجه نداده است. اگر بنا بر نیروهای شامل در چنین وحدت ها داخل شاهنامه شویم آنچه در قسمت یکدیگر فکر میکنند عقیده دارند، تضاد را تداعی می نمایند نه وحدت را.

چون جامعه یک پدیده قانونمند است؛ لذا کار سیاسی و از جمله وحدت سیاسی تحت قانونمندی خاص امکان پذیر میباشد.

در مجموع چون جهان جامعه یکی است فقط یک نوع بیان و شناخت میتواند صحیحترین باشد و بیان و شناخت های متفاوت به

در جاتی از صحت و عدم صحت برخوردارند. لذا یک تشکیلات دارای - صحیحترین بیان از جهان و جامعه و شناخت آن که ماهیت کیفیت و توان حل تضادها را بنا بر ما باشد باید رشد نماید و هر قدر این تشکیلات رشد نماید به تدریج تضادها پیش را با دیگران حل نموده و در چتر رهبری واحد قرار میگیرد. چنین تشکیلات با صلاحیت و دارای کیفیت متعالی میتواند محوری برای تجمع و حل تضاد های مختلف سیاسی قرار گیرد و وحدت را در نظر و عمل به وجود آورد. جهات مختلف در کشورهای مختلف این واقعیت را به اثبات رسانیده است که بر محور یک تشکیلات با کیفیت میتوانست تشکیلات های مختلف تجمع نموده و طی گذشت زمان وحدت نظر و عمل را از خود تبارز دهند.

یک تعداد در برخورد با وحدت های میخانیکی یا از وحدت ما بیخبر شده و یا نیروهای شریک در وحدت را محکوم مینمایند. شاید علل از قبیل عدم تجارب کافی کار سیاسی و فقدان بنیادینات وحدت و یا خود خواهی و تفهع طلبی در این سالها دخالت داشته باشد؛ ولی دلیل اصلی نیستند. بسیاری از نیروها واقعا میخواهند وحدت بوجود آید و زیاد هم به منافع خودشان تکیه نمیکنند؛ ولی از اینکه فاقد توانایی و کیفیت چنین کاری اند نمیتوانند عملا آنرا انجام دهند پس نباید ما بیخبر شد و نباید توقع بیجای وحدت از نیروهای لازم اند باید راه اصولی آنرا پیدا کرد. قرار گرفته قبلی هر وقتی تشکیلات با صلاحیت و کیفیت لازم بوجود آید و رشد نییابد در آن صورت توقع وحدت یک چیز قانونی و طبیعی است و در غیر آن صورت همه انرژی ها به هدر رفته و همه انرژی های وحدت جوینان و حسن نیت ها بی نتیجه می ماند زیرا در امر مبارزه آنچه کارایی ندارد ارزش حسن نیت ه صرف است؛ بلکه کشف قوانین همکاری است. آن است که راهگشاه است و پس انتظار کشیدن و دقیقه شماری کردن برای وحدت و هماهنگی از

نیروهای که ماهیتا توان صلاحیت آنها ندارند مانند توقع تجاری کردن خوب از یک خیاط ما هر چه بوده است. به همان اندازه بدبینی وحدت و با پیوستن شدن از آن بی فواید است. اگر تنها حل مساله از این طریق باشد ناگزیر جامعه قانونمندی هایش و خواست مردم آنرا عملی میسازد. به این معنی که در پیوند یا زود تشکیلات مناسب این کار بوجود آمده و رشد میکند و بالاخره این امر را به صورت صحیح و درست ممکن میسازد. چون تکامل جامعه حتی است، این امر نیز حتمی و ضروری است.

وحدت اصولی و پایدار چگونه است؟

اگر در نهایت قبول کنیم که وحدت نیروها میتواند واقعیت پیدا کند و جامعه نیز واقعیت دارد، مسلما وحدت نیز میتواند روی واقعیت های اجتماعی صورت گیرد که چنین وحدت را میتوان وحدت اصولی و پایدار نامید. اگر نیروها از واقعیت ها شناخت حاصل نکرده باشند و خود را ملزم به حل مشکلات واقعی ندانند نمیتوانند به وحدت اصولی و پایدار نایل آیند. وحدت روی هرگونه اصولی که از واقعیت جامعه نشاء نداشته باشد و یا ساخته برداشته ذهنیت ها، آرزوها و حسن نیت ها باشد نمیتواند ماهیتا وحدت اصولی و پایدار باشد. این چنین وحدت ها را می توان وحدت غیر اصولی و پایدار نامید. مانند وحدت به خاطر کسب اسکانات قدرت و حفظ خود و ... واقعیت های نهفته در متن جامعه را باید دید و خود را با آن عیار نمود. مثلا در واقعیت جامعه ما فقر وجود دارد و اکثریت قاطع مردم ما از فقر و گرسنگی و خانگی و ... رنج میبرند و عوارض متعددی ناشی از این مسلم را می توان بر شمرد. پس نیروهای مختلف میتوانند به خاطر نابودی فقر و رنج مردم از آن مبارزه نموده و مشترکا این مبارزه را پیش ببرند.

اگر چه دارد

در استقلال قوه قضائیه

از ص (۳)

بزرگترین ممانعت برای رسیدن به این آمال به عمل آمده و کوشش سیاسی دوامدار جریان دارد که آنرا بیشتر بهبود ببخشند. هنری سید و یک میگوید:

اهمیت دستگاه قضائی در ساختن سیاسی اضافه تر عمیق است تا بر جسته و قابل توجه در مطالعه متداوله اشکال و تغییرات حکومت ها اورگان قضائی از نظرها دور میماند، ولی در تعیین درجه مدنی و تعذیب سیاسی یک ملت هیچ تست و تجزیه مثل درجه تطبیقی عدالت بین افراد و یا افراد و حکومت به موجب قانون موثر و قطعی نیست و میزان مدنیت یک قوم از روی تحقق همین اصل اندازه میشود.

استقلال قضائی شرایط و شرایطی است که در صورت وجود آن تشکیلات محاکم اصلاح شود و شکل معمول و متداول در اکثر ممالک دنیا همان سه درجه است که عبارت از محاکم ابتدائیه و مزاحمه و تمییز است و برای رسیدگی در هر مرحله از لحاظ موضوع و مدعی به به شرایط و محدودی تعیین گردیده دیوان تمییز را که در جزو محاکم حساب میکنند، اما در واقع محکمه عادی نبوده بلکه تمییز قاضی قضاوتهاست و فیصله ها را به قوانین تطبیقی داده ابرام یا نقض میکند. در صورت نقض برای رسیدگی مجدد به محکمه مشابه دیگری حواله میشود.

برای رسیدگی محاکم به دعوی

حقوقی و جزائی و تجاری باستی قوانین فصل وجود داشته باشد و توأم با هر قانونی چه مدنی و چه جزائی و چه تجاری و چه محاکم اختصاصی باستی برای هر شعبه آن اصول محاکماتی شرح به وجود آید تا در هر مرحله جریان و تنظیم و فیصله معاملات حقوقی و جزائی و تجاری بر طبقه و در هر شکل معینی که اصول محاکمات تعیین میدارد دعوی رویت و رسیدگی و دفاع و بالاخره فیصله شود. و در صورت عدم اقتناع طرفین به مراحل دیگر محاکماتی بر طبق شکل و اصولی که وضع شده منطما جریان باید. لهذا توأم به اصول محاکمات در هر ساحه حقوق چه مدنی باشد چه جزائی و چه تجاری ضروری است و همین اصول است که حسن جریان و انتظام و اجرای قوانین را تضمین میکند. باید تشکیلات مدعی العمومی در هر سوبه به وجود آید چه برای دفاع از حقوق عامه و چه حقوق افراد مستحق و نیز تشکیل وکلای دولتی تا همسایه شود تا حقوق افراد را در هر سوبه در محاکم مدافعه نمایند. شرح فوق اشارت به است بر جریان قضائی متداوله؛ ولی چیزیکه بدون شبهه به تمام این جریان و تشکیلات روح میبخشد وجود قضات صالح و با کفایت است به صفات و شرایطیکه قبلا شمریم اکثر مردم در لزوم اصلاحات به تنظیم و تجدید تشکیلات اشاره مینمایند، ولی یک حقیقت بزرگ و بنیادی باید هیچ وقت از نظر انداخته نشود که در هر تشکیلات و تنظیمی تحسین عنصر بشری رول فوق العاده بزرگ بنهادی دارد در هر مومسه یا تشکیلات هرگاه عنصر انسانی آن ضعیف و معیوب و نارسا باشد یا هر طرف حیکه ریخته شود امید بهبود بیسود است. از همین لحاظ است که در بعضی ممالک شرقی همسایه خود ملاحظه و مشاهده کرده ایم که هر طرحی که ریخته اند و هر پلانی که روی کار آورده اند باز مشاهده شده که عناصر نامطلوب به رنگ های جدید خود نمائی کرده و نمیگذارند پلانها به نتایج مطلوب خود به بهبود وضع عمومی برسند هم شعبات عمومی و دوائر قضائی خصوصا تا دریمه بهترین عناصر انسانی به تدویر و جریان نیفتند فواید و نتایج مطلوب از آن بهار نمی آید. از این جهت تریبه و انتخاب و رساندن قضات امر فوق العاده خطیری است که سعی و کوشش طولانی و دامنه مدتی در هر سوبه برای نصب قضات وجود دارد. انتخاب و راتازونی است و طریق انتخاب اصول انگلیسی است. در فرانسه و ایتالیا و جرمنی همه قضات انتصابی میباشند؛ مگر در سوئیس عضو محکمه فدرال به واسطه مجلس مقننه انتخاب میگردد. از این اصول در دو ایالت از ایالت اتا زونی هم پیروی میشود در هر ایالت دیگر گورنر ایالت سفارش میکند و سنا آنرا تصویب میدارد در بقیه ص (۱۱)

# یادی از بسمل و نگاه بر غزلهايش

مشروطه خواهان را کبده دست امیر یا اعدام و یا به زندان افکندند شده بودند در تاریخ خود ذکر نموده است که در آن میانه نام استاد انور بسمل به شماره سیزدهم قید است.

پهینا این فهرست فصاحت بزرگ و همه اعضای حزب مشروطه خواهان را در دسترس تاریخ افغانستان میگذارد (۶) گرچه بسمل بعد ها به خاطر قلم رسمی پدرش ناظر محمد صفر امین اطلاعات از حبس رها گردید ولی با آن هم مدت دو سال را در سلولهای نژاد و تاریک زندان در شیر پور زندانی ماند.

پار دو استاد بسمل دردوران پادشاهی امان الله خان روانه زندان گردید و آن به جرم اشتراک برادرش اخترجان در دسیسه قتل امان الله خان در گرفت بود.

مولوی محمد حسین میهنیست چون امان الله خان جمعیت مشروطه خواهان را به نام اصلاح طلبان خطاب میکرد؛ بند برای این همه ما را رهایی داد ولی محمد انور بسمل را با وجودی که دست و هفتر خود میداد نسبت به سبب جرم برادرش اختر جان محسوس نگذاشت تا که بالاخره به یاد آوری مولوی محمد حسین رها شد زبانی که در سال (۱۳۰۸) خورشیدی پدر بسمل به جهت نائب الحکومه قطن و بد خشکان قهر گردید؛ بسمل معاون پدر بود در سال ۱۳۱۰ خورشیدی بسمل در انجمن ادبی کابل به جهت بدیر قهر گردید و وی از اینکه در جریانات فکری مخفی قابل زشم نادر شاهی سهمی داشت بنابراین همراه با برادر شاعر و دانشمندش محمد ابراهیم صفا باز به زندان افتاد و این دوره برای بسمل طولانی بود و زجر و شکنجه فراوانی متحمل گشت و مدت تقریباً شانزده سال را در پشت میله ها باقی ماند تا اینکه در سال ۱۳۲۵ خورشیدی از زندان رهایی یافت بعد از رهایی از زندان مدتی را به حیث رئیس مرستون که آن زمان به نام (دارالحجزه) یاد میکردید سپری کرد و زمانی هم رئیس اداری وزارت مالیه بود تا اینکه در روز سوم جدی ۱۳۴۰ خورشیدی چشم از جهان پوشید (۷)

محمد انور بسمل نه تنها یک شاعر؛ بل یک مبارز نستوه و مرد بزرگی در میدان سیاست و تاریخ نیز میباشد پژوهش بر جنبه های زنده گی سیاسی و پرافتخار محمد انور بسمل خود کار جداگانه ای است ما در این نوشته عمدتاً بر شعرها و شخصیت شاعرانه او نظر داریم او ادیب و شاعر بلند آوازه و علاقه موفقی مشرب بود در علوم ادبی و اسلامی دست بلندی داشت به پیروی از مکتب هند شعر میسرود و غالباً او یک شاعر غزلسرا بود و این شاید به این دلیل باشد که میتوانیم

از یک دیدگاه (( مکتب هندی )) را مکتب غزل خواند برای آنکه غزل در این مکتب به اوجهای تازه و بلندتری دست یافت؛ مگر قصیده که روزگاری اوج مکتب خراسانی را تشکیل میداد اندک اندک آن شکوه و رونق دیرین را از دست داد اگر خواسته باشیم تا تحلیل و بررسی شخصی از شعرهای استاد بسمل به دست دهیم ناگزیر از دو جهت با دشواریهای مواجه خواهیم شد اول این که یاد ریخ فراوان شعر معاصر ما هنوز آن گونه که بایسته است تا هنوز از سوی هیچ منتقدی و یا دانشمندی در بومه نقد و بررسی قرار نگرفته است تا بتوان بر بنیاد گفته های آنان مسایله تازه بی راطح کرد.

دو دیگر این که آن چه از شعرهای استاد بسمل در نزد من تراز دارد فقط همان گزیده غزلیات است که از سوی انجمن نویسندگان افغانستان به کوشش شاعر ارجمند - متین اند خویی در مطبوعه دولتی چاپ شده است که شامل (۱۰۸) پارچه غزل میباشد که به یقین کمال این تمام سرودهای استاد بسمل نیست از بررسی این گزیده غزلهای میتوان به گونه اجمالی نتایج زیرین را به دست داد.

اول : استاد بسمل یگانه ز بهرمان سخت کوش و توانای مکتب هند و خاصاً بهدل است او با آگاهی کامل و علاقمندی فراوان تلاش میکند تا گلههایش را بر جای پای استادان توانای این مکتب بگذارد و نه تنها میکند تا خود را از نظر تکنیک و شیوه پرداخت و بیان با مکتب هند هم آهنگ سازد؛ بل قدیم هم از حوزه فکری و اندیشه ای آن فزاتر نمیکرد از همینجاست که در غزلهای استاد بسمل کمتر میتوان به دیدگاه های شخصی او پی برد و شرایط شخص سیاسی و اجتماعی را که شاعر در آن زیست نموده است دریافت کرد.

در شعر استاد بسمل نمیتوان زبان او را دریافت تصویر سازی و خیالپردازی و پرورش مضمون و محتوی در شعر استاد بسمل چندان بکر و تازه نیست و خواننده فکر میکند که استاد جهان وزمانه خود را از طریق تجربه مستقیم خود نه بلکه از طریق روزنه شعر شاعران مکتب هند دریافت است.

او همان وزن و قافیه بی برای غزلهای خویش انتخاب میکند که قبلاً دیگران و خاصاً بهدل در آن وزن غزل ها پیش را سروده است و انسان از این جا به این نتیجه میرسد که استاد قبل از سرودن شعر وزن و قافیه را در ذهن خویش مشخص میساخته است چنانچه در نمونه های زیرین دیده میشود که او نه تنها برون و قافیه نظر دارد؛ بلکه بر مفاهم و ترکیبهای شعر دیگران نیز نظر داشته است.

۱- بسمل ای جبهت صفحه آینه عرفان مسا بیت ابرو تو حسن مطلع دیوان ما

بهدل  
کوبه این وحشت دهد کوبد خون  
سامان ما  
تا سحر گشتن گریبان میدرد  
عریان ما

۲- بسمل  
ما زاده عشقم چه جویی نسب ما  
با شیعه دل ساز و مهرس از حلب ما

بهدل  
ما رشته ساز بیمهرس از ادب ما  
صد نغمه سرود سپید نقشه باز لب ما

دوم : از نمونه های بسلا میتوان بختگی کلام و زبان ساده و روان و تخیل بلند و عاطفه عمیق انسانی او را به روشنی درک کرد ولی با در رخ که استاد بسمل بنای پرنقش و نگار شعر خویش را با همان تعمیر ها و تشبیهات استعاره های تکراری و کهنه که شاعران گذشته مکتب هندی آنها را بار بار به کار گرفته اند ابداع میسازد چنانچه در شعر استاد بسمل - ترکیبهای زیرین را میتوان مفراتوانی مشاهده کرد.

سروخرامان ، خم چوگان ، خاک نوبه ، شیشه دل ، چشم بهار ، مرغ دل ، شعله ادراک ، چشم قدح پیمان ، لب حقیق ، نهال قد ، لب لعل ، طاق ابرو ، گلشن حسن ، سبیل اشک ، باغ طرب ، سر قامت ، صحرای جون ، کف زلف هلال ابرو ، چشم دل تیغ ابرو پای شوق ، موی میان دو عالم دل چشم چراغ ، تیغ نگاه ماخان آهنگ بیت ابرو ، خار دیوارم بهام دل ، خاکستر آینه ، نهال تنه کوجه کسو ، تارنگه ، تیغ ناز ، نخل هوس آتش گل ، شمشیر جفا ، پنجه همت تار نفس ، دامن زلف ، دست شانه زنجیر عقل ، مکتوب هستی ، دود آه آهنگ جولان ، موی آتش بد موفیره این سأل بهر هیچکس پوشیده نمیباشد که این ترکیبها بدون از چند تایی آنها و ترکیبهای تازه و بدیع نیستند کما این خود نوعی وابستگی را در فورم و تکنیک نشان میدهد.

سوم : در شعر استاد محمد انور بسمل جای جای میتوان به شعر بامطالعات بر خورد و کاپه ها و تعبیری عامیانه را نیز در آن یافت به گونه نمونه :

۱- هوس پختن خاطر روشن صبران از هوس پختن تهیست

۲- طمع خام هر طرفد رجین عشق و هوس کرد یدم نخل امهد بری جز طمع خام نداشت

۳- تنگ چشم زین خلق تنگ چشم مکن انتظار لطف تارنگ بعد یده سوزن چسی میکند

۴- سرد گریمان پیش آن لبعای خندان رنگ میبازی

۵- ز شرم غنچه میدانم کتون سرد گریمان کرده ای

و به همینگونه کتایه های دیگری چون گریبان دریدن ، بوسه بوسه پیغام ، دست و گریبان شدن در شعر استاد بسمل نیز به ملاحظه میرسد.

# کوتاه در شوروی ...

از صفحه (۵)

میکردند ، ادا خواهند کرد اما در پایان کلام تصریح داده میشود که مردم به خون نشسته افغانستان هرگز از یاد نخواهند برد که در نتیجه سیاست های گریباچف بود که ضرورت بازگشت عساکر شوروی از افغانستان هر چند به تاخیر به کرسی تحقق نشیست گریباچف بود که سیاست یک تازی برزخی در افغانستان را خط بطلان کشید و حزب و وطن را در گزینش سیاست جدید ترغیب کرد آنچه امروز به نام فضای جدید فضای صالحه ، آشتی ملی ، تعدد احزاب و آزادی مطبوعات در محدوده خاص رسمیت یافت؛ محصل سیاست خارجی شوروی در افغانستان بود که عمدتاً از مقاومت جنبه زانه مردم افغانستان الهام میگرفت در غیر آن کم نیستند عده ای بی سؤ و گیتی که تصور میکنند آنچه امروز وجود دارد لازم نیست آنها فکر میکنند بهتر است حاکمیت به صورت قطع در دست حزب وطن باقی بماند و باور دارند با شیوه های آزمون شده میتوانند حکومت کنند.

اما انتظار برده میشود حوادث اخیر در شوروی درس عبرت فراموشی نباید برای آن عده رهبران حزبی - دولتی موجود باشد که در حرف و عمل صد قتل لازم نداشته ، نسبت به جنبش در کشور نسبت به مطالبات برحق مردم ریا مورتد و اعتماد مقابل را خدشه دار میکنند . این بخش در حزب و دستگاه دولت ، با تابعیت از همان گروه کودتاچی در شوروی انحصار حزب حاکم وطن زورگویی آنها تمام بخشید ، و به سهم خویش معضله موجود راه حل - سیاسی او ضاع کشور را چاقی تر کرد و بنا بران شیوه های قدیم حاکمیت حزب و وطن در آشکار و نهان دوام یافت که این تمام در خط سیاست حزب و وطن پیش از این حتی لحظه بی نیز ضرورت و شربخششی ندارد . تا دیر نشده از هر نقطه بی میتوان شروع به کاری کرد که انتظار برده میشود - فاجعه را باید جلو گرفت ...

ملی کوهستانی

## چلنج دموکراسی

از صفحه (۸)

یک تجویز انقلابی است در تنظیم امور بشری انکشاف دموکراسی به این معنی که توجه حکومت خودی در همه اجتماعات بزرگ است که به دنیای امروز واقع شده میرود ، محقق نیست که این کوشش کامیاب شود؛ مگر به کامیابی و ناکامی این کوشش خود شپختی و بدبختی دنیا مستقیماً مربوط است کوشش در اینکه دموکراسی به این معنی تأسیس شود کمتر از صد سال است که آغاز گردیده است ، من هیچ وقت قانع شده نمیتوانم که نظام دولت های شهری پریشان قدم را دموکراسی بخوانم حکومت آتن حتی در زمان عروج خود به دست یک طبقه متاخر ( اهل کارگری ) بود تنها مردم میکه حق رای داشتند اقراذ ذکر آتسی بودند که از دوسل واز دوطرف بیاید و والدین آتسی میداشتند . غلامان نه دهم نفوس را تشکیل میدادند و تعداد کثیری خار جن وجود داشتند که حق رای نداشتند کسانیکه رای میدادند یک دهم نفوس ذکر ورا تشکیل میدادند و اینرا میگویند اولیگارکی ( حکومت طبقه ستاز ) نه دموکراسی و دموکراسی به معناییکه من از آن صحبت میکنم تیزی است که در ظرف دو صد سال اخیر به ظهور آمده و نشوونما یافته است . در این جریان حوادث قاطعه نظر من انقلاب امریکا در سال ۱۷۷۶ انقلاب

فرانسه در ۱۷۸۹ و قانون اصلاحات انگلستان در سال ۱۸۳۲ میباشد . هیچ یک از این حوادث به ذات خود آنچه را که من از آن صحبت میکنم به دست نیارده و تا همین نکرده است مثل از تخاپ آزاد که در آن نفوس بالغ ملکت هر نوع حکومتی را که از او دارند رویکار می آورند . تمام چیزها که این حوادث مهم انجام داده عبارت بوده از شروع جریانی که در نتیجه آن این نوع اجتماعات بالاخره بوجود آمده است . و در حقیقت بوجود آمدن چیزیکه من آنرا دموکراسی میخوانم خیلی جدید و تازه است . در باره ملکت خود انگلستان میخواهم بگویم که در حقیقت به این معنی ناممکن است تا سال ۱۹۱۸ از آنرا دموکرات خوانند ( زیرا که تمام حق رای تا سال ۱۹۲۹ به عمل نیامده بود ) به معنی حصص امریکا و تمام فرانسه تا نصفه قرن ۱۹ دموکرات تراز انگلستان بودند . حتی در اینجا کار در راه حق یقی مبادی دموکراسی یعنی حکومت به ذریعه نمایندگی مردم فقط در زبان معاصر خود ما شروع شده است . بر علاوه من آخرین نفر خواهم بود اگر حتی اکنون ادعا میکنم که مبادی و موسسات دموکراسی در ملکت خودم - ( انگلستان ) با امریکا یا فرانسه یا امان غربی یا هر یکی دیگر از دموکراسی های دنیا کامل شده و به حد کمال رسیده است



در استقلال قوه قضائیه

از ص (۶)

ایالت با فرمانده به اساس اصول انتخاباتی که برای مدت طولانی دوام میکند قضات انتخاب میشود. از تمام طریق های نصب قضات طریق انتخاب به ذریعہ مردم بدون استثناء بدترین ذریعہ دانسته میشود زیرا که انتخاب کاندید یا بی آرای اشخاصیکه نمیدانند چه در ایطی را در انتخاب قاضی مراعات کنند به عمل می آید. کاندید های ادارات قضائیه نمیتوانند که در مقابل آرای عام مردم پروگرام کار یا تقاضا راجع به سلوک و رفتار آینده خود تقدیم دارند از تجارب انتخاب قاضی در امریکا ثابت است که اصولی انتخاب استقلال قاضی را برهم میزند و عموماً اشخاصی به خدمت در محاکم رجوع میکنند که سطح ذهنیت و استعدادشان پایین است. این ادعا - مخصوصاً در باره قضائیه دوره خدمت شان کوتاه است صدق میکند در اینصورت ملاحظاتی به خاطر قاضی میگردد که هرگز ناپستی

مرور کند، خواهش و چهره عمومی یافتن اغوائی است که عده محدودی ممکن است در موقع دوباره انتخاب شدن خود مقاومت نمایند. اداره قضاة نهی اهلیت تکنیکی میخواهد که در آن قضاوت عامه مردم دارای قیمت زیاد نمیشد و اتکا به قضاوت عامه غاصری را در نصب قضات روی کار می آورد که بیشتر است ناموجود باشد. انتخاب قضات ذریعہ هیات تقنینیه کمتر مورد مخالفت است معذالک این طریق هم غیر مطلوب است زیرا که اگر انتخاب بر اساس کفایت حقوقی صورت بگیرد لغتاً متوسط هیات هفت تنه واجد شرایط کافی برای قضاوت در این ساله نمیشد و ممکن است به واسطه ملاحظات سیاسی از رسیدگی قضائی در برونزد. گر چه اصول رایج انتخاب پارلمانی قاضی در سوئیس خوب کار داده است در این مملکت اولاً به واسطه کوچکی نسبی تعداد هیات هفت تنه و ثانیاً به واسطه عدم انتصاب به ملاحظات سیاسی که قانونی گردیده مشکلات این عمل کاهش یافته است، اصلاً طبعیت سیاسیات سوئیس طوری است که دخالت هیات تقنینیه را در حوضه

امور قضائی نسبت به جاهای دیگر کمتر مضر ساخته است. شاید بهترین باشد که قضات به اساس سفارش کمیته مرکب از خود قضات که به ذریعہ یک لست اسامی کاندید های قضات را با در نظر گرفتن صفات لازمه معرفی کند به عمل آید این کمیته باید طوری ترکیب یابد که همه شعبات قضاة در آن نماینده باشد کفایت داشته باشد. این کمیته که از اشخاص با کفایت ترکیب شده بیش از اشخاص و موسسات دیگری به صفات و کفایتهای وجود یک نفر قاضی بایستی باشد می برد. میتوانند. و احتیاج ندارد که به واسطه ملاحظات سیاسی تحریک شوند، و در وضع بهتری میباشند که لیاقت و کفایت قضات را در امور قضاة تعیین و تشخیص نمایند و این کمیته بهترین ضمانت شمرده میشود که انتصابات تنها با در نظر گرفتن ضروریات و احتیاجات محکم و لیاقت و کفایت ذاتی قاضی به عمل آید نه ملاحظات دیگر.

قضات بعد از انتخاب و معرفی به شرح فوق باید به فرمان قهر شوند معاف ایشان از طرف مجلس سفته تعیین گردد تا دست نگر هیات تجریه نباشد در قضاة خود هم همان معافی دوره قهر خویش را اخذ بدارند تا نسبتاً مرفه باشند و دغدغه خاطر از تاهمین حیات نداشته باشند عزل و برطرفی شان ممکن نباشد مگر با استعفاء یا تقاضا یا ثبوت خلاف و رزی ایشان در تحت این چنین شرایط آزادی و استقلال قضات تعیین میگردد و ماده زندگانی ایشان نسبتاً تأمین میشود و تا اندازه زیاد محتاج نمیشوند که در اجرای وظیفه دستخوشی مطامع مادی گردند. با این ترتیب قضات استقلال می یابد ولی چون مطلوب نیست که هر گونه اقتداری مطلق باشد از این سبب بر اعمال قضات نیز بعضی چک ها (امتناعات) وجود دارد که قابل ملاحظه است: ۱- فصله محاکم در صورت عدم قناعت یک طرف دعوی قضائی نیست لهذا طرفیکه قانع نباشد الی محکمه مرافعه و تمیز میتواند ادعای خود را تعقیب کند و غور بررسی مزید قانونی بخواهد. ۲- اقتضای حکم قانون است که احکام صادره از طرف قاضی باید مدلل باشد و علت در حضور عامه مردم اعلام شود از این جهت قضائی مکلف است که در حکم صادره دقت کند و اسباب و اسناد موجهه - محکومیت چه برله باشد چه بر علیه محکومیت چه بر له باشد چه بر علیه بلیغ یک ذکر وقت نماید. ۳- چنانچه محکم به حکم قانون عموماً غلطی است (مگر در مواردیکه مخالف نظام و اخلاق اجتماع باشد) از این سبب افراد کار عمومی مردم ناظر و مراقب افکار و نظریات قاضی میباشد. مخصوصاً مطبوعات اگر مشاهده نمایند که احکام قاضی دستخوش افراط یا تفریط شده و یا احکام قانون و عدالت مطابق نیست صدقاً به تنقید و اعتراض دست میبندد. ادامه دارد.

یادی از بسمل

از ص (۱۰)

چهارم: استاد بسمل افزون بر بیدل به دوهار توانای دیگر مکتب هند، سرور مظهر جانان مولانا مخلص کاشی نظر دامت و از آنها به نکویی یاد کرده بمقتضا از آنها غزل سروده و با صراحت از آنها را تشبیه کرده است. به گفته نسونه:

عمر کردم صرف ضب طعشق چسبون مظهر رسی کرد آخر حسن بالا دست اورسوا

بسمل از کرمی صحبت به کلامی مظهر آتش افتاده به جان شعله ادراک

بسمل شیده ایم کلام تو شعر نیست غم نغمه بیست گشته ز تار نفس بلند

گر چه استاد بسمل همیشگی را غم نغمه میداند و ما این ساله را از آن جهت میزدیم که با کوفتهای آشنایان داریم اگر این آشنایان به سبب این نحوه بیان هیچ اندوهی را در خواننده بیدار نمیکرد. برای آن که استاد تجریم هایش را از غم بیان نمیدارد بلکه میخواهد برای غم شعر بسراید.

ولی چیزی که میتوان مشخصاً از شعر استاد بسمل در این است که او تمام رنجها و شکنجه ها و غمها را با آغوش باز پذیرفت و وی قاضی که به استواری کوه بلند بود در برابر هیچ مستکبر و زور مندی غم ننگت و او جز در برابر طلق ابروی دلدار که جز همان آریان قدس چیزی دیگری نبود جای سحره نگرد.

ناله من از حیرت خامه بیدل شنو رقص بسمل عالی دارتاشا کرد نسبت قسم بدیدگاه های بسمل به گفته کلی در غزلهایش دیدگاه عاطفی و عاشقانه است که در آن میتوان جنبه های از تصوف را مشاهده کرد. با وجود آن که استاد بسمل در زندگی مشرب صوفیانه نباشد و در شعر از حضرت بیدل تقلید و اقتضا میکند. مگر در غزلهاش این دیدگاه های صوفیانه و فاضله عمیق آن قوت و انعکاس لایزال را ندارد.

همینگونه دیدگاه سیاسی و اجتماعی استاد بسملها آن که خود مرد بزرگ سیاسی و مبارز نستوهی بودند. در غزلهایش انعکاس شخص ندارد. خوا شده از طریق این شعرها نمیتواند به آن شخصیت مبارز و آزاد بخواب برسد.

او بسایل را به گفته عام و مجرد آن بیان میدارد که گرچه هدف بر این نیست که شاعر باشد چنان در بیدل درد و اندوهان شخصی فرو بماند که بخشش جز به درد خودش. به درد هیچ نفس دیگری نخورد، ولی هر تجربه و هر اندوه شاعر از این جهت که شاعر خود بوجود نیست که در جا معه زنده گسی میکند. میتواند تممیم پیدا کند و به تجربه و اندوه عام تبدیل گردد. یعنی او وقتی از تجربه خود میگوید

سرنو پرتو خورشید تمام دل ما چرخ یک روز نگردد به کام دل ما و به همسان قضی استاد - بسمل از غم سخن میگوید آوان غمی که تجربه کرده و جس کرده سخن به میان نمی آورد، بلکه از یک غم عام و مجرد سخن میگوید و در حقیقت به غم غم نظر دارد تا به تجربه غم مثلا:

بسمل شیده ایم کلام تو شعر نیست غم نغمه بیست گشته ز تار نفس بلند

از شعر استاد بسمل در این است که او تمام رنجها و شکنجه ها و غمها را با آغوش باز پذیرفت و وی قاضی که به استواری کوه بلند بود در برابر هیچ مستکبر و زور مندی غم ننگت و او جز در برابر طلق ابروی دلدار که جز همان آریان قدس چیزی دیگری نبود جای سحره نگرد.

قامت بسمل بهر محراب هرگز غم نقد تا تجریم پیش طلق ابروی دلدار اذیت ما غم و ما بسج:

۱- سی خاله در باره بسمل

۲- حیدر زول تاریخ ادبیات افغانستان (۱۲۶ - ۱۲۵)

۳- مجلس امیر خسرو لاهی

مجموعه مقاله ها (۲۷۶)

۴- محمد تقی بهار سبک شناسی

۵- دیده شود دکتر اسد الله حبیب ادبیات داری در نیمه اول سده بیستم (۱۶ - ۱۵)

۶- دیده شود میر ظاهیر محمد غبار افغانستان در سیر تاریخ (۲۱۹ - ۲۱۸)

۷- دیده شود عبدالحی حبیبی جنبش مشروطیت در افغانستان (۲۸ - ۲۷)

۸- غزلهای استاد بسمل بسا کلیات ابوالعنانی سرور عبدالقادر بیدل. جلد اولی غزلیات چاپ وزارت معارف تهیه شده است

دبایرید رو بیان عرفانی او فلسفی خیره

از ص (۷)

چی اسم اعظم ووا به چی د توحید مقام دی ثابت می خک چی د معرفت قربت او وصلت به مقام کی توحید ثابت نه و. نوله هغه وروسته چی می له هر خه آواز اوریده له هغه آواز نه بی اسم اعظم اوریده. داسم اعظم له اسرارو د خبرید و وروستیه دبایرید ته الهام کیزی چی خلک دعوت کری او هغوی ته لاریونه وکری او بریدان په خان را پول کری.

بایرید رو بیان خپله دنده - پولی چی د خدای مخلوق مخلورو - اساسی پکوت ته توجه کری - خلک د اسلام چارو رهبری کری.

له نقلته بی شع کری او د - حق تعالی په ذکر مشغول می - له جهالتی بی و ژوری او د توحید ظم ته بی راپولی - له ناوړه خصلته او بده - خو به بی شع کری او نیمه لار ته ورته ویشی.

په دی دول بایرید رو بیان د یوه عارف اوصوفی په حیث خلک دعوت کری. وگرته لاریونه کوی. هغوی له شرک ژوری او د - توحید لاری ته بی سوی.

هغه د خپل سپروسلوک اته مرحلی تاکی او خپلو پیروانو ته د هغو د عملی کولو هدایت او لاریونه کوی. خو بایرید یو مبارز او مجاهد هم و.

هغه خپل پیروان بی لاری عدالت او د ظلم سره نه پخلاکیدنی ته راپولی او د خواشانیسراپروانو حاکمانو ته هم خپل خلیفه گان او داعیان لیزی.

دبایرید رو بیان د خلفا ووله - لیزلو او د پیرا و هادی په توگه د هغه ظلو خفه جو تیزی چه ورو ورو د دبایرید د معنوی نفوذ او روحانی سازمان ساحه پراخیزی. دده د نفوذ د ساحی په پراختیا سره زیات متفدین او امیران د هغه دعوت نامی می. وپوخت حکومت او محلی حکومتونه د خان له پاره ساحه تنگه احساسوی.

د حالنامی مولک لیکي: (( مغلی کوچی حاکمان دبایرید رو بیان سره له دی امله مخالفت کوی چی هغه د لیبنتو پیر ) دی او د میرزا حکم وزیران دا خبره پخبرگردد وایی چی: (( که ما بی از این به حضرت عرض کرده بودیم که شیخ (مظهور تری رو بیان دی) کی روا خواهد داشت. که ما مردم افغان را در قید ارم و اسیر سازیم )) دده تضاد له را پیدا کید و خغه بعضی د رو بیانیات او د مغلو الی تضاد د شیخو د پهلای سی سبب کیزی. هغه د پروادی چی بایرید پکی دیو قلندر او درویش په توگه نه بلکه دیو داسی شخصیت په توگه چی د توحید د توح لاندی او په سپوری کی حرکت کوی.

نیک او بدی سره د نیمسته پولی، ظلم او مظلومیت، جهل او پوهه سره نه پخلا کید و نکی پولی او په همدی جدو جهد کی بندی کیزی او کابل ته بیول کیزی. میرزا حکم د هغه استدلال آوری د قاضی خا سکره بی محبت ته کهنوسی او له مباحثو وروسته سرلوری راوخی. میرزا حکم د هغه مرید کیزی.

نیک او بدی سره د نیمسته پولی، ظلم او مظلومیت، جهل او پوهه سره نه پخلا کید و نکی پولی او په همدی جدو جهد کی بندی کیزی او کابل ته بیول کیزی. میرزا حکم د هغه استدلال آوری د قاضی خا سکره بی محبت ته کهنوسی او له مباحثو وروسته سرلوری راوخی. میرزا حکم د هغه مرید کیزی.

در شماره (۲۵) میهن نامه وارد محترم اقبال احمدالدین از خیرخانه به چاپ رسیده بود که اینک در پاسخ به آن از طرف قوماندانی محترم خازندوی ولایت کابل به امضای محترم برید جنرال محمد ظاهر شکور سرپرست قوماندانی خازندوی ولایت کابل نامه به اداره میهن مواصلت نموده است که طبق پالیسی نشراتی خویش به نشر آن اقدام میکنم.

به اداره محترم جریده میهن

مطلب نشریه مؤرخ دلو ۶۹ شماره (۲۵) شما بهرامون لت وکوب تفنگداران حوزه (۱۱) امنیتی و از پت و آزار مردم در حمام نهر (۲) خیرخانه مورد بررسی قرار گرفت که کون هیئت موظف در زمینه چنین گزارشی میباید.

حسب هدایت بهرامون قضاة از حوزه (۱۱) امنیتی معلومات بعمل آمده حوزه متذکره رسالت تحریر داشته اند که در رابطه به همچو قضاة کدام اطلاع تحریری شفاهی و یا تلفظی به حوزه (۱۱) امنیتی مواصلت نکرده تا به اشتاد آن موضوع تحت بررسی قرار میگرفت.

متماتیا راجع به چگونگی قضاة از سوی ولین حمام نهر (۲) خیرخانه معلومات بعمل آمده اسامی محمد حیدر حامی نمر (۲) در زمینه چنین توضیحات ارائه نموده اند.

در بیچ دلو سال گذشته که تاریخ دقیق آنرا به خاطر ندارم بر اویم که پاد و حمام است همراه یکن از مراجعین که نظافت حمام را برهم زده بود گفتگو نموده و چنینکه میخواستیم با هم مشورت و سخن شده و برخورد نماید از طرف یک گروه جنسی و احضار که چهار نفر سباز طمس با و نینفون ارنو و یک نفر با لباس شخصی و مسلح بودند به صفت میانجی یا خلاص گیر بین آنها داخل اقدام کردند. آنها را از هم متفرق ساخته و ضایع برخورد فیزیکی بین آنها کردند.

از اینک که کدام ضرر جسی و یا مالی برای کسی عاید نگردیده بود و نیز موضوع بسیار سطحی و صرف که تکی لفظی و دست یخن بودند که از طرف سربازان مذکور خلاص گردید از نورو به کدام مرجع امنیتی از چگونگی موضوع اطلاع نداده ایم و علاوه مینمایند که با سربازان و نفر جانب قابل کدام شناخت و معرفت ندانم قابل تذکر است که کدام برخورد سلحانه صورت نگرفته است.

با ذکر مراتب فوق طوریکه نویسنده محترم نامه موضوع را به عرض تفنگداران به حمام لت وکوب پاد و حمام حمله وحشیانه بالای یک جوان و غیره وانمود ساخته و در جریده محترم میهن بنشر رسیده است. حقیقت نداشته و در از واقعیت عینی میباشد.

در صورت موضوع حقیقت مداشت طبعاً مینایست از طرف متضررین قضاة که عبارت از پاد و حمام و یک جوان که شهرت آنرا نویسنده محترم توضیح نداشته اند به یک مرجع رسمی و امنیتی شکایت و یا اطلاع داده میشود تا به استناد قضاة مورد بررسی قرار میگرفت و ما ملین آن به پنجه قانون سپرد میشود در حالیکه حامی خود به صفت طرف قضاة موضوع را بسیار سطحی وانمود ساخته و برخورد سربازان را نه به شکل عاملین قضاة بلکه میانجی در قضاة مورد بحث توضیح داشته اند.

مراتب ذللا خبر داده شد امید بملاحظه محتوا آن قناعت جریده محترم حاصل شده باشد. (برید جنرال محمد ظاهر شکور) سرپرست ق. خ. و. لایست کابل

# میهن و خوانندگان

برادر دانشجو شفقی (هجران) محصل دانشکده ژورنالیزم دانشگاه کابل

عطف به نامه بدون تاریخ شما که شاید خیلی ها ناوقت برای ما مواصلت کرده است، اینک چند دویستی زبنا و انتقادی تا نرا نشر مینمایم. تمام عمر ما را عسکری بسرد هوا و هوش ما را خودسری برد ندادی بیهوشه بر ما غریبان ز زبان ما لیاقت نوکری بسرد

خدا یا زحمت ببوده تا کسی حواس و هوش و مغز پوده تا کسی ز دست واسطه زور و زد و سهم فضای ملک ما آلوده تا کسی

خواهر گرامی ملالی هما فضلپار دانشجو ی ژورنالیزم دانشگاه کابل

با تأسف نامه شما هم با تاخیر دست یاب کردید ما دشواریهای زندگی و آموزشی حاصلین خود را درک مینماییم. و تا حدودی انگیزه های فرار و هبوط سطح آموزشی را انعکاس داده ایم، با قسی بهبود کار در این عرصه ها را به پیگیری و توجه مقامات مسئول مربوط میندیم. که امید توجه جدی سوی ولین بر امور زندگی دانشجویان عزیز ما، آنها را در پیشبرد در صورت تحصیل و مقاومت با دشواریها یاری رساند، موفق باهید.

برادر دانشمند رستم (روستایی) نامه دوستانه شما و ارزشیابی تان از خط نشراتی میهن، حسن نیت دوستانه تانرا مینمایند. تقاضای شما را در کارهای بعدی میهن به حواله بیان شاعر (که در از استاره قصد و سن نو - سفریم) به امید همفویایی با نیازهای فرهنگی جا - معه دردمند خویش به نشر میرسانیم.

به اداره محترم نشریه وزین میهن بعد از ادای احترامات برادرانه بهترین شاد باشهای خود را خدمت تان تقدیم داشته و از تداوم خط نشراتی میهن بر بنهاد تمهدی که در نخستین شماره نشریه به مردم نموده بودید به مثابه یک روشنفکر و فرهنگی این جامعه زخمین جانبداری مینمایم. واقعا جرایدی که از انحصار روال حاکم سیاسی بر جامعه مستقل هستند و در برابر حل نضایای متراکم جامعه متعهدانه عمل مینمایند. بایست به شیوه نشریه دوست داشتی (میهن) عمل نمایند. مطالب شماره های (۲۶ - ۲۷)

میهن که بسراشکال فرورمال پستی برخی از قضایای رویدست در کشور منجمله ساختار اتحادیه ژورنالیزم، معرفی شخصیت گرامی سیاسی، فرهنگن و مجاهد سر به کف کشور شهید - عبدالقیوم رهبر و بالاتر از همه نشر صاحب با محترم دو کتور سید مخدوم رهین که یقینا در حل به مدی قضایای کشور نقش پرارزنده خواهد داشت و ذهن مردم را با طرحها و آراء های سیاسی جسب انتساب مختلف نیروهای سیاسی و درگیر در قضیه - افغانستان آشنا میسازد. حایز اهمیت فوق العاده میباشد. امید (میهن) این رسالت سترگ را علی الرغم اتهامات - مغرضانه برخی از دشمنان دوست نقاب در سطح ضایع جامعه ادامه داده و صرفا حمال و نقال نظرات سازمانی خود باقی نماند زیرا ضایع مردم و جامعه بالاتر از ضایع حزبی و سازمانی خواهد بود. موفقیتهای بیشتر شما را در این عرصه طلبگام. با احترام رستم (روستایی)

دوست گرامی حبیب الله (ناصری) از زندان پلچرخ نامه های محبت آمیز شما ما را در ادامه بهتر کارها قوت بیشتر مینماید. آنچه به نام شعر و پارچه های ادبی به هستی می آورد. برای ما قابل قدر است، اما با محدودیت های که دانشگاه ماست تلاش میکنم تا در شماره های بعدی پارچه های اشعار ارسال تا نرا به دست نشر بسپاریم. صحت و سلامتی و همچنان رهایی عاجل شما را تمنا میکنم.

نامه بی اگنده از محبت فریاد از برادر عزیز ایرانی حسین طیزاده در لاهت داشته ایم که اینک قسمت های او را تا به دست نشر مینمایم. سلام گرم مرا از فرستگما دورتر، از شهر تهران، پایتخت کشور هسایه ایران پذیرا باشید. شاید من اولین خواننده ایرانی جریده شما باشم که برایتان نامه می نگارم به هر جهت خوشحالم از این بابت که فرصتی دست داد تا برایتان چند خطی بنویسم. قسمتهایی از جریده را به همراه چند نشریه و مجله دیگر از جمله

اخبار هفته و جوانان امروز و سایرین را توسط دست زینم آقای مومین - کتواری هم کابل، به دست آوردم، اما موضوع که سبب گردید من به دفتر جریده شما بنگام، همانا - بی طرفی نسبت جریده میهن و نیز بالنسبه وزین و مناسب بودن جریده شما بود.

متماتیا در ایران هیچ کونه صحبتی از مطبوعات افغانی نیست و با اینکه هر دو کشور همسایه، زبان و فرهنگ مشترکی دارند، افغانستان برای اکثر قریب به اتفاق مردم ایران از لحاظ فرهنگی و ادبی، کشوری ناخناس است.

به هر صورت بسیار باایلم همکاری خود را با جریده شما آغاز کنم و حتی منهد قادی خواهد شد اگر بتوانم نمایندگی جریده شما را در تهران برعهده میکنم و از این طریق گام هر چند کوتاه اما موثر در جهت ترویج یکی ملک دو کشور بگذارم.

بدین لحاظ اگر یکی خود را جهت ارسال نظم اخبار و گزارشاتی از تهران بهرامون محترم سبایل جاری در ایران و جهان ابراز نمید، و امید و ارم مرا به جوان همکار - انتخاری خویش به پذیرد.

باکمال تشکر احضای حسین طیزاده آدرس:

ایران - تهران - صندوق - پستی ۱۱۹ - ۱۱۹۷۵ دفتر پستی وحدت اسلامی حسین طیزاده

در پاسخ به برادر محترم حسین طیزاده باکمال رضایت به آگاهی می رسانم:

قبول مسؤلیت انتخاری شما از جریده میهن مورد خوشندی ماست. ما را بپوسته انتخار بخشید چشم به راه نوشته های شما هستیم شماره نظم میهن را خدمت تان مینویسیم.

احسان محترم محبوب الله (کوشانی) به تاریخ ۱۴ ر ۲۰ خبرنگار - بی بی سی را در دفتر کمیته مرکزی س ۱۰ ز ۱۰ پذیرفته و به سوالات ایشان پاسخ گفتند. محترم محبوب الله (کوشانی) رئیس سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان به تاریخ ۱۶ ر ۲۰ با سفیر کوبا هم کابل در دفتر مرکزی س ۱۰ ز ۱۰ ملاقات و پیروانین سبایل طرف علاقه ابراز نظر نمودند.

محترم محبوب الله (کوشانی) به تاریخ ۲۱ ر ۲۰ با سفیر بلغاریا هم کابل در دفتر کمیته مرکزی س ۱۰ ز ۱۰ صحبت نموده به سوالات ایشان پاسخ گفتند.

محترم محبوب الله (کوشانی) به تاریخ ۱۸ ر ۲۰ با شاور افیر سفارت ایران هم کابل در دفتر کمیته مرکزی س ۱۰ ز ۱۰ ملاقات نمودند.

محترم محبوب الله (کوشانی) مؤرخ ۲۲ ر ۲۰ با خبرنگار فرانسه در دفتر کمیته مرکزی ابراز نظر نموده به سوالات ایشان پاسخ ارائه دادند.

تحت نظر مدیریت مجری  
میرستورول، خلیل الله رستاقی  
شانی، کابل کمیته مرکزی سازمان  
انقلابی زحمتکشان افغانستان پهلوی  
وزارت خارجه  
تلفون ۲۰۴۲۵  
چاپ آیت مطبعه دولتی

کابل  
سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان  
معاونت فرهنگی و اجتماعی  
دفتر نشریات  
تلفون ۲۰۴۲۵  
کابل

